



صادق هدایت

هشتاد و دو نامه

به حسن شهید نورائی

مبتکران: عزاد نورائی شهید نورائی

مقدمه و توضیحات: ناصر پاکدامن

جانب دوم با تصحیحات و اضافات

xalvat.com



xalvat.com

صادق هدایت
هشتاد و دو نامه به حسن شهید نورائی
پیشگفتار: بهزاد توئیل شهید نورائی
مقدمه و توضیحات: ناصر پاکدامن
تعداد ۱۰۰۰
طرحها رضا امان
کتاب چشم انداز، پاریس، بهار ۱۳۷۹ / چاپ دوم، با تصحیحات و اضافات،
زمستان ۱۳۷۹
کلیه حقوق محفوظ است.

Cesmandaz
B.P. 100
94303 Vincennes Cedex - FRANCE

۵	پیشگفتار
۲۷	مقدمه
۵۱	نامه ها
۲-۳	حواشی
۲۳۱	ضمائم
۲۲۷	فهرست نامهای کسان
	پیوستها
۲۶۱	دریارة شهید نورائی و هدایت
۳۱۹	اهدای هشتاد و یک نامه هدایت به کتابخانه ملی فرانسه

xalvat.com



xalvat.com

صادق هدایت (۱۳۲۹ - ۱۳۷۹/۱۱/۱۹)



xalvat.com

عکس از حسن شهیدنورائی

صادق هدایت در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵



xalvat.com

حسن شهیدنورائی (۱۳۲۹ - ۱۳۷۹/۱۱/۱۹)



مقدمه

در نظر بسیاری نامه های هدایت به شهید نورائی را باید از جمله نوشته های مهم او دانست. متنهایی یا ارزش ادبی مسلم. در ۱۳۵۸ که صحبت از فراهم آوردن مطالبی برای اختصاص "شماوه ویژه" نشریه ای به صادق هدایت بود، غلامحسین ساعدی قول می داد که درباره این نامه ها بنویسد که در نظرش ارزش آثار بزرگ هدایت را داشت. کاتوزیان هم بر قدز و ارج ادبی اعلا و والای نامه ها تکیه می کند که "برخی از بهترین نمونه های نشر" هدایت را در بر دارند^۱. می بایست بر صحت این داوری مهر تایید گذاشت که در این نامه ها با نوشته های کسی روبرو هستیم که در به کار بردن کلمات و پرداختن اندیشه ها و بیان کردن تائرات و تالعات راه و شیوه خود را دارد. سبک هدایت در این نامه ها بهتر و یکلست تر از هر جای دیگر به چشم می خورد. در اینجا قلم هدایت در مرز زبان صحاوه و زبان کتابت به شرح احوالات می پردازد و در جملاتی کوتاه و به سبکی ساده از آنچه بر او و در برابر او می گذرد می نویسد. این سخن نادرست نیست که برخی از بهترین و پخته ترین نمونه های نشر هدایت را در این نامه ها می توان یافت هچنانکه او جهانی از طنز تلخ او را و رنج شکنجه آمیز هستی او را.

xalvat.com



انتشار ۱۲ نامه از نامه های هدایت به شهید نورائی در اردیبهشت ۱۳۳۴ در ماهنامه 'سُخن' حادّه ای پر اهمیت در حیات فرهنگی ایران بود.^۲ نخستین بار بود که نامه های خصوصی نویسنده ای، آنهم نویسنده ای با مقام و اعتبار یکتای هدایت، انتشار می یافت و خوانندگان سطوری را در برابر چشمان داشتند که برای طبع و نشر نوشته نشده بود و در نتیجه با فضاهای ناشناخته ای در دنیای هدایت آشنا می شدند. بر همین نکته هم هست که در مقدمه کوتاه 'سُخن' بر این نامه ها تأکید می شود: "از روی این نامه ها می توان قیافه حقیقی صادق هدایت را 'چنانکه بود' ترسیم کرد".^۳

آیا نامه ها صادق هدایت را چنانکه بود ترسیم می کنند؟ و از سوی دیگر برای فهم و درک نوشته های هدایت چه نیازی به شناختن "قیافه حقیقی" صادق هدایت داریم؟ پرسشهایی که پاسخی ساده و آسان ندارند چرا که هم با چرائی و چگونگی آفرینش هنری سرو کار پیدا می کنند و هم با رابطه میان آفریده و آفریننده!

xalvat.com

این نامه ها، در هر حال از دو کس و دوستی میان آن دو خبر می دهد: صادق هدایت و حسن شهید نورائی.^۴

از زندگی هدایت بسیار نوشته اند؛ که بود و چه کرد و چه نوشت؟ پس در اینجا حاجتی به بازگویی آنچه زندگی او بود نداریم.^۵ در آغاز این مکاتبه، هدایت ۴۳ سال دارد (تولد: ۲۹ بهمن ۱۲۸۱ / ۱۷ فوریه ۱۹۰۳). نویسنده ای است سرشناس و سخت مسرور احترام روشنفکران ترقیخواه. اینکه دوستی حسن شهید نورائی (تولد: ۲۵ حمل - فروردین ۱۲۹۱ / ۱۴ آوریل ۱۹۱۲) با هدایت از چه زمانی آغاز شده است هیچ نمی دانیم. در سالهای نخستین بازگشت شهید نورائی به ایران (۱۳۱۹-۱۳۱۸)، کافه فردوس در خیابان اسلامبول، محل رفت و آمد بسیاری از روشنفکران و فرنگ دینه ها بود. شاید که آشنائی این دو از آن زمان و در آنجا آغاز شده باشد. شاید هم که نما در هر حال یا شهریور ۱۳۳۰، فضای سیاسی - اجتماعی تازه ای در ایران پدید آمد و سخنان دیگری بر زبانها جاری شد. در این فضا است که از بهمن ۱۳۳۰ تا



۱۷ آذر ۱۳۲۹ روزنامه 'مردم' [که نباید آن را با نامه' مردم که بعدها انتشار یافت و ارگان روزانه حزب توده بود یکی دانست] انتشار می یابد. در سال ۱۳۲۹، هدایت و شهیدنورائی هر دو مقالاتی در این روزنامه نوشته اند. چندماه بعد هم که 'سخن' آغاز به انتشار می کند (خرداد ۱۳۲۲) این هردو از جمله نویسندگان نخستین شماره' مجله اند. پس زمانی که در پائیز ۱۳۲۴ نامه نگاری آغاز می شود از دوستی و آشنایی میان این دو تن سالهای چندانی نگذشته است.

xalvat.com

در این سالها هدایت کارمند غیررسمی دانشگاه تهران است و در قلم شهیدنورائی، روزهای او چنین می گذرد: "هدایت فعلاً در هنرکده [هنرهای] زیبا کار می کند. حقوقش ۳۶۰ تومان است ... کاری در حقیقت ندارد. ظاهراً مترجم است ولی متنی وجود ندارد که محتاج ترجمه باشد ...

روزی نیم ساعت آنجا سری می زند. اول کلاهش را بر می دارد و در گوشه ای می گذارد. بعد روی صندلی می نشیند و زنگ می زند و یک چای قند پهلوی دستور می دهد. سپس مدتی به دیوارها نگاه می کند و اگر روزنامه ای زیر دستش باشد به صفحه اول آن نگاه می کند (ولی نمی خواند) و پس از صرف چای مجدداً بدون اینکه یک کلمه یا کسی حرف بزند کلاهش را به سر می گذارد و از همان راهی که آمده بود بر می گردد. این است برنامه' روزانه' هدایت. یک کلمه خلاف یا اغراق در آنچه عرض کردم نیست ...

نه وزارت خارجه به دردش می خورد و نه وزارت داخله. خودش عقیده دارد که سرنوشتی است که باید طی شود. من عقیده دارم که از پر دویدن پوزار پاره می شود. بنده و هدایت هرچا برویم بخشی فطری خود را با خود می بریم. چاره ای هم نداریم ...

مخبرالسلطنه هم قدمی برای او بر نمی دارد، گردن کلفت تر از مخبرالسلطنه ها هم نمی توانند برای او کاری کنند. چه کاری؟ لابد می خواهند او را برای کار و مأموریتی به جایی بفرستند. او از همه چیز بیزار است".



در ۱۸ مهر ۱۳۲۴ (۱۰ اکتبر ۱۹۴۵)، دکتر شهید نورائی که استاد دانشکده حقوق دانشگاه تهران است، به همراه همسر و سه فرزند با قطار جنوب تهران را ترک می کند تا به مأموریتی برای بررسی امکانات گسترش روابط تجارتي ایران با کشورهای خاورمیانه برود. از اهواز به خرمشهر می رود و ازین شهر با اتومبیل و اتوبوس به بصره و بغداد و سپس به بیروت می رود. اواخر مهرماه در بیروت است و در ۳۰ اکتبر/۸ آبان، همسر و فرزندان را با کشتی روانه ماری (فرانسه) می کند و خود در اجرای مأموریت به اورشلیم (فلسطین) و از آنجا به قاهره (مصر) می رود (ورود به قاهره: ۲۳ دی ۱۳۲۴ / ۱۳ ژانویه ۱۹۴۶) و تا پایان سال ۱۳۲۴ در قاهره است و روز پنجشنبه اول فروردین ۱۳۲۵ (۲۱ مارس ۱۹۴۶) از قاهره به پرت سعید می رود تا با کشتی عازم فرانسه شود. صبح چهارشنبه ۷ فروردین ۱۳۲۵ (۲۷ مارس ۱۹۴۶) در ماری از کشتی پیاده می شود و دو روز بعد (۹ فروردین/۲۹ مارس) با قطار به پاریس وارد می شود. ازین پس در پاریس است. یکسال مرخصی دانشگاهی دارد و در این مدت یکی دو سفری به کشورهای اروپائی و خاصه آلمان می کند. در کوشش است که کار و شغلی پیدا کند و نتیجه ای نمی گیرد. سال بعد، دانشگاه یا تمدید مرخصی او موافقت می کند پس در پائیز ۱۳۲۶ به ایران باز می گردد. چند ماهی در ایران است و به مقام "وابسته بازرگانی و مستشار اقتصادی ایران در کشورهای اروپائی باختری" منصوب می شود و در اواخر فروردین ۱۳۲۷، دراین مقام به پاریس باز می گردد. این بار در تنظیم و تجدید و توسعه مناسبات بازرگانی ایران و اروپا فعالیت دارد و موفقیتهاى هم به دست می آورد. اما آن بیماری که سالهاست او را علاج ناپذیر در خود گرفته است بیش از پیش شدت می یابد و از پائیز ۱۳۲۹ او را به بستر می اندازد. دوا و درمان بی اثر می ماند. دیگر منطق پس معنا و کور بیماری، زندگی را در چیرگی خود گرفته است. حسن شهید نورائی در دقایق پایانی روز دوشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۳۰ / ۹ آوریل ۱۹۵۱ در پاریس در می گذرد و آن زمان چند



ساعتی است که در گوشه ای دیگر از همین شهر، جسم بیجان صادق هدایت را یافته اند که دو یا سه روز پیش به زندگی خود پایان داده است.
هدایت از روز سه شنبه ۱۴ آذر ۱۳۲۹ / ۵ دسامبر ۱۹۵۰ در پاریس زندگی می کرد و در مدت اقامت خود در پاریس، پیوسته و پیاپی به دیدار دوست بیمار خود می رفت و از حال او جویا می شد.

xalvat.com

از همان آغاز سفر خود، شهید نورائی در انتظار نامه نویسی صادق هدایت است. در ۲۸ نوامبر ۱۹۴۵ / ۷ آذر ۱۳۲۴ از اورشلیم به رحلای جرجانی^۲ می نویسد: "...گویا صادق خیال نموده برای من چیزی بنویسد ... خیلی خیلی روی ماه وحشتناکش را ببوس و دستهای لطیفش را از جانب من نوازش کن. اگر کتابهایی که فرستاده ام مورد پسندش واقع نشده است اهمیت ندارد. سعی می کنم از مصر چیزهای بهتری پیدا کنم و بفرستم. کتابهایی که خواسته است پیدا نمی شد، شاید در قاهره پیدا کنم ...".

از قاهره، از جرجانی گله می کند که چرا نامه نمی نویسد و اصلاً دوستان تهران در نامه نویسی همه تنبلی کرده اند. "این موضوع [تنبلی در کاغذ نویسی] مربوط به تو نیست. رفقای دیگر هم جز صادق همه ازین قبیله اند. صادق را از آن رو استثنا می کنم که اگر حقوق روزانه اش را هم ندهند ممکن نیست یک فلم روی کاغذ بیاورد. لهذا شق القمر وحشتناکی کرده و تا حال دوتا از آن نامه های قشنگی که افلا ده بار خوانده ام برایم نوشته است ...".

به نامه نویسی هدایت پس از این هم اشاراتی در مکاتبات شهید نورائی با جرجانی به چشم می خورد: "از صادق مرتب کاغذ می رسد. البته وقتی می گویم "مرتب" باید با قید احتیاط این کلمه را تعبیر کنی. زیرا که ترتیب او هم مثل خودش می ماند. معینا من از او راضیم. ماهی یکی دو تا نامه سه چهار صفحه ای می نویسد و خیال می کنم شق القمر می کند چون برای والد محترمش هم از این غلطها نمی کند. اها آنطور که تو می نویسی بیگانه به نظر



نمی رسد. تو این دیووت را نمی شناسی وقتی کار می کند خود را به بیمار می زند" (حسن شهید نورائی به رضا جرجانی، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۵ / ۳۰ آوریل ۱۹۴۶).

xalvat.com

از نظم و ترتیب هدایت در نامه نگاری، شهید نورائی باز هم به دوستش می نویسد: "صادق مرتب چیز می نویسد و این بزرگترین معجزه اوست اما دو یا سه صفحه. گاهی توضیحاتی هم می دهد. من از او برای این زحمت شاقی که می کشد راستی ممنونم و یقین دارم که این کار را برای هیچ کس نکرده است. حقیقتاً مافوق انتظار من است. یک نکته دیگر را هم می نویسم و آن اینست که راستی در دقت و Punctualité [وقت شناسی] من تاکنون احدی را مثل این قلندر از دنیا وارسته ندیده ام. موجود وحشتناک و عجیبی است. یک دنیا ضد و نقیض در آن جسم لاغر و چشموهای ورقلمبیده و گردن باریک و لبخندهای زهرآلود و زبان تند و تیزش نهفته است..."

در ۲۳ آبان ۱۳۲۵ / ۱۴ نوامبر ۱۹۴۶ هم باز از نامه نویسی هدایت می نویسد که اگر مرتب می نویسد چرا مفصل نمی نویسد: "... اما صادق هم تنبل شده است. سابق باز گاهی ناپرهیزی می کرد و سه چهار صفحه ای با هر پست می فرستاد الان مدتی است فقط به دو صفحه قناعت می کند. علتش قطعاً همان دلسردی و وحشتناک تاریخی است."

هدایت خود در پاسخ دوستی که "از عدم عریضه نگاری" او گلّه کرده است می نویسد: "... خیلی تعجب می کنم ... نامه نگاری هیچ وقت نقطه ضعف (به قول فردگی ماها) اینجانب نبوده است ... کاغذنویسی در زمان مرحوم مادام سونیه و شادروان قائم مقام و اینجور موجودات پرچانه و پرمعنا و خودنما سوگسه داشته و یکجور اظهار لحنیه به شمار می رفته، چون هنوز گویا تلگراف و تلفن پا به عرصه وجود نگذاشته بود از شما چه پنهان که وسائل چاق سلامتی اخیر هم دیگر از مد افتاده. حالا دیگر قرن تلویزیون است ..."^{۸۹}

هدایت با نظم و ضبط زیست. "به خلاف ظاهر لایالی، نظم و ترتیبی که در زندگی داشت کم نظیر بود. همه کسانی که به اتاق او رفته اند می دانند که آنجا

همیشه منظم بود و هرچیز درست سر جای خودش قرار داشت. هر کتابی را که بر می داشت پس از خواندن به جای خود می گذاشت ... کمتر اتفاق می افتاد که نامه ای را بی جواب بگذارد. هیچ مشغله ای مانع او نمی شد تا کاغذی را که به او نوشته شده ، اگرچه با چند کلمه باشد، جواب ندهد ... "کسی که تعمداً داشت تا خود را لایبالی معرفی کند از بیشتر کسانی که من می شناختم در زندگی منظم تر بود ...".

xalvat.com

مجموعه نامه های صادق هدایت به حسن شهید نورائی که اکنون در اختیار خانواده شهید نورائی است و به کتابخانه ملی فرانسه اهدا خواهد شد از ۸۱ نامه تشکیل شده است. نخستین نامه در ۱۷ دی ۱۳۲۴ نوشته شده است و آخرین آنها در ۲ آذر ۱۳۲۹. این مجموعه را فهرستی به زبان فرانسه نیز همراهی می کند که "*Lettres de Sadegh à Hassan*" عنوان دارد و که در دهه ۷۰ توسط بهروز شهید نورائی در پاریس تدوین شده است. این فهرست شامل شماره ترتیبی است که به دنبال آن، تاریخ تحریر نامه به تقویم میلادی و یا شمسی ذکر شده است. این فهرست که بدون رعایت نظم تاریخی تدوین شده است با نامه مورخ ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۰ / ۳۱ تیر ۱۳۲۹ آغاز می شود و نامه مورخ ۵ اوت ۱۹۴۸ / ۱۴ مرداد ۱۳۲۷ با شماره ۲ مشخص شده است. این فهرست ۸۲ شماره دارد و شماره ۸۲ به نامه ای بی تاریخ (در این کتاب، نامه ۴۰) تعلق گرفته است. اما باید گفت که در مقابل شماره ۴۹ هیچ چیزی نوشته نشده است؛ نه تاریخ نامه ای و نه توضیح دیگری. به این ترتیب است که این فهرست با اینکه ۸۲ شماره دارد فقط شامل مشخصات ۸۱ نامه است و این همان ۸۱ نامه ای است که همگی، بعینه و بی حذف کلمه ای، در اینجا به چاپ رسیده است و ازین پس هم در کتابخانه ملی فرانسه در اختیار عموم خواهد بود.

پیش ازین، نخستین بار در ماهنامه "سخن"، ۱۲ نامه از این مجموعه (نامه های شماره ۳۹، ۴۲، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۸، ۷۲، ۷۵ و ۷۷) به صورت تقریباً کامل و فقط با حذف برخی اسامی افراد و یا مطالب



خصوصی و همراه با یادداشت کوتاهی به چاپ رسید^{۱۱}. از آن پس این نامه ها در "کتاب صادق هدایت"^{۱۲} و در "نامه های صادق هدایت"^{۱۳} تجدید طبع شده است.

سه نامه دیگر از این مجموعه (نامه های شماره ۱۶، ۱۷ و ۱۸) نیز اخیراً در پایان کتاب "نامه های صادق هدایت"^{۱۴} به چاپ رسیده است. محمد بهارلو، گردآورنده این مجموعه در توضیح خود می نویسد که این "سه نامه ... توسط دوستم دکتر مهرداد سلیمی به دستم رسید ...".

بنابراین ۱۵ نامه از ۸۱ نامه ای که مجموعه نامه های هدایت به شهیدنورائی را تشکیل می دهد و اکنون به کتابخانه ملی فرانسه اهدا می شود پیش ازین به چاپ رسیده است و ۶۶ نامه دیگر نخستین بار است که به چاپ می رسد.

xalvat.com

لحن و مطلب هر نامه متناسب با گیرنده و نوع روابط او یا فرستنده انتخاب می شود و پس می تواند نشانه ای از عمق و نوع دوستی باشد. هدایت با دوست خود به صیغه دوم شخص مخاطب جمع، نامه می نویسد. صمیمیت و ادب در سراسر نامه ها هست ضمن اینکه فاصله هم هست.

نامه ها، همچنانکه عادت مآلوف هدایت در نامه نگاریهایش در آن ایام است، در اکثر قریب به اتفاق موارد (۷۷ نامه) با 'یا حق' شروع می شود و با 'قربانت' و یا 'زیاده قربانت' تمام می شود (۶۷ نامه). در ۳ مورد 'یا هو' نامه را آغاز می کند و در دو مورد هم 'قربانت'. در ۲ مورد نامه با امضای نویسنده به پایان می رسد و در ۵ مورد دیگر هم پیش از امضای نویسنده 'یا هو' می آید و در ۸ مورد، 'یا حق'.

نامه نگاری میان دو تن همواره به یک روال و با نظم ثابت و یکسان صورت نمی گیرد. رویدادهای زندگی، سفرها و گرفتاریها و وضع و احوال زمانه در گاهش و یا افزایش نامه ها موثر می افتد و حتی ممکن است به یکباره به ترک و قطع نامه نگاری بینجامد. نامه نگاری هدایت - شهیدنورائی نیز از این قاعده



کلی مستثنی نبوده است و ازین جهت می توان نامه ها را به چند دوره تقسیم کرد:

الف: نامه های ۱۳ که به قاهره فرستاده شده است. نامه ۱ (مورخ ۱۷ دی ۱۳۲۴ / ۷ ژانویه ۱۹۴۶) نخستین نامه ای است که هدایت به شهیدنورائی که در ۱۳ ژانویه به قاهره می رسد، نوشته است.

ب: نامه های ۴ تا ۳۶ که در فاصله ورود شهیدنورائی به پاریس (فروردین ۱۳۲۵ / مارس ۱۹۴۶) تا حرکت او به تهران در ۲۴ آبان ۱۳۲۶ / ۱۶ نوامبر ۱۹۴۷ نوشته شده است. در این دوره ، هدایت به طور متوسط ماهیانه دو نامه برای دوست خود می فرستاده است. در مجموعه موجود، در فاصله ۲۴ اسفند ۱۳۲۴ تا ۱۷ خرداد ۱۳۲۵، هیچ نامه ای از هدایت نیست و اگر در این مدت هم نامه نگاری هدایت به همان نظم معمول او صورت گرفته باشد (یعنی حدود دو نامه در ماه) می توان پذیرفت که علاوه بر نامه ۴ (مورخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۵ / ۸ مه ۱۹۴۶)، سه چهار نامه دیگر هم در ماههای فروردین و اردیبهشت و خرداد ۱۳۲۶ به دوستش نوشته باشد که به دست ما نرسیده است.

ج: دوره سوم نامه نگاری پس از اقامت پنج ماهه شهیدنورائی در تهران و با بازگشت او در مقام "مستشار اقتصادی و وابسته بازوگانی ایران در کشورهای اروپای باختری" به پاریس در ۲۴ فروردین ۱۳۲۷ / ۱۳ آوریل ۱۹۴۸ آغاز می شود. بیش از نیمی از نامه هایی که در اینجا به چاپ می رسد (۴۶ نامه) به این ایام تعلق دارد. این شغل و مسئولیت جدید شهیدنورائی، روابط نامه نگاری دو دوست را دستخوش بینظمی می کند. جای پای این بینظمی در نامه های هدایت هم هست: نامه ها دیر می رسد (نامه ۶۷، ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۹ / ۲۱ تیر ۱۳۲۸) و هدایت از حال و روز دوست بیخبر مانده است؛ در تعجب ازین تاخیر و در پی حال و خبری، به دینار خواهر دوست خود هم می رود (نامه ۶۸، ۲۹ ژوئیه ۱۹۴۹ / ۷ مرداد ۱۳۲۸).

اگر بیندیریم که نامه هایی که ازین دوره به دست ما رسیده است نقصی ندارد و کامل است (و ظاهراً هم نشانه ای نداریم که چنین نباشد) باید بیندیریم که از



۲۹ تیر ۱۳۲۸) و هدایت از حال و روز دوست بیخبر مانده است، در تعجب ازین تاخیر و در پی حال و خبری، به دیدار خواهر دوست خود هم می رود (نامه ۶۸، ۲۹ ژوئیه ۱۹۴۹ / ۷ مرداد ۱۳۲۸).

xalvat.com

اگر بپذیریم که نامه هایی که ازین دوره به دست ما رسیده است تقصی ندارد و کامل است (و ظاهراً هم نشانه ای نداریم که چنین نباشد) باید بپذیریم که از تابستان ۱۳۲۸ نامه نگاری میان دو دوست رو به بینظمی می گذارد و بالاخره با نامه ۷۳ (۳۰ دی ۱۳۲۸ / ۲۰ ژانویه ۱۹۵۰) به وقفه ای چند ماهه دچار می شود. هدایت در ۱۳ خرداد ۱۳۲۹ / ۳ ژوئن ۱۹۵۰ (نامه ۷۴) درین باره می نویسد: "شکایت از قطع نامه نگاری کرده بودید. راست است. خیلی وقت می شود که چیزی ننوشته ام و همچنین کاغذی دریافت نکرده ام اما باید تصدیق کنید که این سهل انگاری یکجانبه نبوده است که تا این حد عصبانی شده اید. لابد می دانید که نوشتن کاغذ برایم کار عجیب و مشکلی شده است بطوریکه وقتی کاغذ تمام شد از خودم می پرسم چطور از عهده این کار برآمده ام...". وقفه ها در ایام نوروز و یا آغاز سال میلادی مسیحی هم پیش می آید: آخرین نامه سال ۱۹۴۸ به تاریخ ۱۱ دسامبر نوشته شده است (نامه ۵۵) و نخستین نامه سال ۱۹۴۹ حدود چهل روز بعد در نوزدهم ژانویه (نامه ۵۶). در فاصله چهل و چندروزه میان سی ام بهمن ۱۳۲۷ (نامه ۵۸) تا ۱۴ فروردین ۱۳۲۸ (نامه ۵۹)، در آن هفته های خیزش موج بلندی از خفقان و سرکوب هم، نامه ای از هدایت نیست.

آیا این مجموعه کامل است و همه نامه هائی را که هدایت به دوستش نوشته است در بر دارد؟ قرائن چنین نشان می دهد که نامه هائی، نه چندان بسیار، بوده است که در این مجموعه نیست.

۱- در سال ۱۳۴۶، در هفته نامه "سپید و سیاه"، همراه مصاحبه مفصلی با دکتر خانلری درباره هدایت، نامه ای به چاپ رسید که در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۵ / ۸ مه ۱۹۴۶ نوشته شده است^{۱۶}. اصل آن در مجموعه شهیدنورائی وجود ندارد. در توضیحی که "سپید و سیاه" در مقدمه نامه آورده است چنین



استنساخ شده بود یکی برحسب تصادف از قلم افتاد و آن همین نامه است که ما در این شماره به درج آن میادرت می کنیم. در نقل این نامه در چند جا که هدایت اشاره مستقیم به نام اشخاص کرده است به دلیل آنکه اسباب کنورت بیجا نشود جای اسمها را نقطه چین گذاشتیم و بقیه عین نامه ای است که از هدایت به شهید نورائی نوشته شده است. جالبترین نکته در نامه اخیر این است که هدایت جا به جا در گوشه و کنار کاغذش خط کشیده و حاشیه هائی نوشته است و ما این حاشیه ها را عیناً در پراکنش نقل می کنیم.

این نامه را که محمود کتیرایی تا آنجائی که "دستگاه سمیزی" زمانه اجازه داده است در کتاب خود آورده است^۱ اخیراً هم در کتاب "نامه های صادق هدایت" تجدید طبع شده است^۲.

در این کتاب، این نامه از هفته نامه "سپید و سیاه" نقل می شود. توضیحات هدایت به صورت زیرنویس در پایان نامه آورده شده است (نگاه نامه^۳).

۲- در همان مصاحبه، خانلری به نامه ای از هدایت اشاره می کند که در پاسخ ملاحظات انتقادی شهید نورائی در باره "پیام کافکا" نوشته شده بوده است و جمله ای از آن را هم نقل به مضمون می کند (نگاه: شهید نورائی و هدایت^۴ در "پیوستها"). این نامه هم که باید در زمستان ۱۳۲۸ نوشته شده باشد در این مجموعه نیست.

۳- احتمالاً مجموعه موجود تقصیهای دیگری هم دارد و نامه های دیگری هم بوده که یا از میان رفته است و یا اکنون در دست ما نیست. برای نمونه باید به نامه مورخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۵ / ۳۱ آوریل ۱۹۴۶ شهید نورائی به جرجانی نگاه کرد که در آن شهید نورائی جملاتی را از یک "نامه اخیر" هدایت نقل می کند که چنین است: "فایده کتابهایی که من برایش [هدایت] فرستاده ام این بوده است که کسی دوباره اهل مطالعه شده. به من توصیه کرده بود از یادداشت های سفرم چیزی برای ... "سخن" ... بنویسم. عین جمله اش را حالا برایت نقل می کنم: "چطور خواهد شد اگر مقداری از آن یادداشتها را برای سخن



ارسال دارید که این روزها سخت به خنس و فتنس افتاده. نمی دانم چه اثری به این خواهش بدهید. اما دنیا قابل این حرفها نیست. حالا خود داتید! من جواب او را نوشتم و نوشتم که حوصله ندارم...".

نامه ای که می بایست حاوی چنین جملاتی باشد و دو فرودین یا در آغاز اردیبهشت ۱۳۲۵ نوشته شده باشد در میان نامه های هدایت نیست.

۵- هدایت در نامه مورخ ۱۰ مهر ۱۳۲۵ / ۲ اکتبر ۱۹۴۶ خود می نویسد: "کاغذی هفته قبل فرستادم". هفته قبل می شود ۲۵-۱۸ سپتامبر. بنابراین باید کاغذی در ماه سپتامبر نوشته شده باشد. اما در این مجموعه نامه ای به تاریخ ماه سپتامبر ۱۹۴۶ وجود ندارد و کاغذ پیشین به تاریخ ۳۰ اوت است!

xalvat.com

۶- شهید نورائی در نامه ای به تاریخ ۱۴ مه ۱۹۴۶ / ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۵ به جرجانی می نویسد که "صادق هم سه کتاب خواسته است...". اگر هدایت این خواهش را ضمن نامه ای به اطلاع دوستش رسانده باشد، امری که چندان هم مستبعد نیست، باید بگوئیم که در میان نامه های موجود، نامه ای که متضمن چنین مطلبی باشد وجود ندارد.

۷- نظم و ترتیب پست هم می تواند ترسیدن و یا گم شدن نامه هائی را موجب شده باشد. در آن اروپای جنگزده پست هم از بینظمی دور نیست. در سالهای نخستین، از تهران، پست هوائی فرانسه دو بار در ماه پرواز می کند. هدایت با هر پستی نامه ای می فرستد اما در توزیع نامه ها بینظمی هم ممکن است پیش بیاید. یکبار به سرقت بسته های پستی و بار دیگر به سقوط هواپیمای پستی اشاره می شود. نامه ها را همیشه پست نمی برد. گاهی هم با این دوست و آن مسافر می رسند و یا همراه پست سفارت. تا به این ترتیب از بینظمی خدمات پستی اجتناب شود. هدایت، همچنانکه آن زمانها متداول بود، خودش به پستخانه مرکزی می رود و نامه هایش را با پست هوائی سفارشی می فرستد و این کاری است که هم او می کند و هم جرجانی (شهید نورائی به جرجانی، ۲۳ آبان ۱۳۲۵ / ۱۴ نوامبر ۱۹۴۶)، البته با گذشت زمان، آهسته



آهسته، پست هم نظم و ترتیب خود را باز می یابد. در اواخر دوره مکاتبه هدایت و شهیدنورائی، هم پست مرتب تر شده بود و هم به هفته ای دو بار افزایش یافته بود؛ "... بر پلو این تمدن لعنت، معقول پیشترها یک کاغذ برای اینکه از پاریس به تهران بیاید یکی دو ماه لقی لقی می خورد، جا به جا می شد، سیر آفاق و انفس می گرد و گاهی هم اصلاً اعتراض می کرد و به مقصد نمی رسید اما حالا هفته ای دو بار هواپیما، صبح کاغذ را با آدمیزاد و غیره از تهران بلند می کند و عصرش زربی توی مغ پاریس می گذارد..."^{۱۷۸}.

۷- هر فاصله ای هم که میان دو نامه پدید آمده است الزاماً نباید به معنای گم شدن نامه ای تلقی و تعبیر شود: نامه ۸ در ۳ مرداد ۱۳۲۵ نوشته شده است و نامه ۹ در ۸ شهریور بعد. اما در این فاصله سی و پنج شش روزه هیچ نامه ای رد و بدل نشده است چرا که دو نامه ۹ می نویسد که "در نامه قبل نوشتم که رضوی به لندن رفته" و نامه ای که حاوی چنین خبری است همان نامه ۸ است.

۸- با توجه به آنچه آمد و با در نظر گرفتن نظم و ترتیبی که هدایت در نامه نویسی خود داشته است باید پذیرفت که با اینکه برخی از نامه هائی که او به دوستش نوشته است از میان رفته است اما شصت و دو نامه ای "گمشده" نباید چندان زیاد باشد و چه بسا نه متجاوز از انگشتان دست.

xalvat.com

در تنظیم و تدوین این مجموعه یکی دو اصل ساده مبنای کار قرار گرفته است:

- نه کلمه ای بر نامه ها اضافه شود و نه کلمه ای از آنها حذف شود. پس این مجموعه دربرگیرنده متن کامل و بی کم و زیاد نامه های هدایت است به دوست خود، حسن شهید نورائی. البته واضح است که این اصل را نتوانستیم در مورد نامه ۴ که اصل آن در دست ما نیست به کار بیندیم. در مواردی نیز برای روشن شدن مقصود نویسنده و جلوگیری از سوءفاهم، نام افراد را بیش از نام خانوادگی



ایشان ، آنهم دو میان فلاپ، آورده ایم تا خواننده بداند که در اینجا صحبت از کدام تفضلی، هویدا، رضوی یا آدمیت است!

- متن را آنچنان که هست به چاپ رسانده ایم. اینجا و آنجا، سبک نوشته به زبان محاوره نزدیک می شود، دلیلی برای "تصحیح" آن، مثلاً با اضافه کردن "را"، نبود. اصطلاحات و ضرب المثلهای نیز به همان صورتی که هدایت نوشته است به چاپ رسیده است. مثلاً "سرقدم رفتن" و "بر وفق مرام" که در متون دیگر بیشتر به صورت "سرقلم رفتن" و "بر وفق مراد" دیده می شود.

- در تدوین حواشی و توضیحات، به رعایت این امر پابند مانده ایم که تنها خواننده بتواند منظور نویسنده و مقصود اشارات او را دریابد، بلکه او را به اشارات نویسنده به همین موضوع در نامه های پیشین و یا پسین و همنمون شود. بنابراین به یاری این حواشی، خواننده می تواند مسیر موضوع یا مسئله ای را در نامه های هدایت دنبال کند.

xalvat.com

- نام همه اشخاصی که در نامه ها ذکری از ایشان به میان آمده است همراه با تاریخ ولادت و تاریخ وفات و اطلاعاتی مختصر درباره زندگی هر یک در فهرستی، در پایان کتاب آمده است (مگر در مورد چند تنی که اطلاعی از زندگی ایشان به دست نیامد). در این فهرست، زندگینامه مهمترین و معروفترین اشخاص (برای مثال ناپلئون) الزاماً مفصلتر از دیگران نیامده است و بلکه به عکس.

رعایت وسواس آمیز و بی حصر و استثنای این چند اصل ساده، اینجا و آنجا و در وهله نخست، چنین تصویری را پدید می آورد که در تحشیه و ارجاع، افراطی صورت گرفته است که البته نه چنین منظوری دو کار بوده است و نه احياناً در پی آن بوده ایم که نشان دهیم پیروی کورکورانه و تام و تمام از این یا آن اصل یا روش، به چنان بیمعنایی و بیهودگی می انجامد که هر عقل سلیمی را به خنده می آورد.

در تدوین و طبع این مجموعه به چند نکته ویرایشی هم توجه شده است:



نامه ها به خطی خوانا نوشته شده و معمولاً بدون خط خوردگی، خط خوردگی بسیار نادر است و استثنائی. در سراسر این نامه ها شاید فقط چند خط خوردگی کوچک وجود داشته باشد آنهم یک کلمه و نه بیشتر. در نامه ۳۳ در "وارث مستقیم"، کلمه، "مستقیم" خط زده شده و بالای آن نوشته شده: "انحصاری". و در نامه ۳۵ "درآمد روزانه" شاید در تحریر نخست "درآمد ماهانه" برده است. در نامه ۲۹ هم جمله ای خط خورده است.

با توجه به خوانائی خط هدایت و نظمی که در نوشتن به کار می برده، خواندن نامه ها با مشکل خاصی مواجه نشد. تنها استثنا در این زمینه نامه ۲۸ است که با قلم و جوهر بر پشت و روی یک برگ کاغذ نازک پست هوائی نوشته شده است و جوهر ازین رو به آن روی کاغذ نشت کرده است و خواندن نامه را بسیار دشوار کرده است که البته این دشواری هم نتوانست محققان و متبعان ایرانی نسب را مفلور کند!

xalvat.com

تاریخ نامه ها اغلب به تاریخ میلادی است که آنهم به ارقام لاتین نوشته شده. آن تواریخ بعینه در همه جا حفظ شده است و فقط به دنبال آن و در میان دو قلاب، معادل شمسی هر تاریخ با ذکر روز آورده شده است.

فقط یک نامه بی تاریخ است (نامه ۴۰). هدایت می نویسد "خواستم تاریخ بگذارم دیدم تاریخ را نمی دانم. نه تاریخ میهن پرستی و نه خاج پرستی. معروف است که آدم خوشبخت ساعت را نمی داند یا ندارد. ازینقرار ما از خوشبخت هم خوشبخت تر تر شده ایم!". این نامه، با توجه به محتوای آن، در اوائل تیر ۱۳۲۸ نوشته شده است.

دو نامه ۴۰ و ۴۱ هم هر دو تاریخ ۱۱ ژوئیه را دارند و در فاصله اوائل ژوئن (نامه ۳۹) و ۱۸ ژوئیه (نامه ۴۲) نوشته شده اند. تعیین تاریخ تحریر دقیق این دو نامه ممکن نشد.

نامه شماره ۲۰ به تاریخ ۲۲ فوریه است اما می نویسد که "کاغذ ۲۶ فوریه توسط جرجانی رسید". آشکار است که یکی از این دو تاریخ نادرست است. در



نامه ۱۹ (۱۳/۲/۸۶) از رسیدن تلگرافی دربارهٔ هویدا صحبت می‌شود. به احتمال بسیار آن تاریخ ۲۶ فوریه اشتباه است.

- نامه‌ها یکسره و پشت سرهم نوشته شده است و "پاراگراف بندی" ندارد، هدایت سر سطر هم نیامده است. و اینها البته عیب و نقص نیست، اما برای چاپ، سعی شده است تا آنجا که می‌شود آغاز هر موضوع را با آغاز "پاراگرافی" دیگر شروع کنیم، چنین کاری روا بوده است یا نه؟ می‌توان مخالف بود و یادآور شد که همه کس مطالب نامه را پشت سرهم می‌نویسد و این سر سطر آوردن‌ها به میلان مطلب و فضای نامه لطمه می‌زند، می‌توان هم گفت که "پاراگراف بندی" خواندن را ساده‌تر می‌کند و اینجا و آنجا هم "تلگرافی بودن" نامه‌ها را روشنتر می‌کند، باید به یکی از این دو طریق عمل می‌شد، طریق دوم برگزیده شد.

- هدایت در این نامه‌های خصوصی نقطه گذاری نمی‌کند، کلاه الف آدم و آقا و غیره را نمی‌گذارد. محض تسهیل خواندن، نقطه گذاشتیم و آن علامت مد را هم همچنین.

xalvat.com

- در برخی از نامه‌ها، نام شخصی و یا عنوان کتابی و یا اصطلاح و واژه‌ای به فرانسوی نوشته شده است. در همهٔ این موارد معادل فارسی در میان دو قلاب آورده شده است.

- مشخصات کامل کتابها و مقالات مورد اشاره به عنوان توضیح در حواشی هر نامه آمده است. در مورد کتابها معمولاً مشخصات چاپ نخستین آنها ذکر شده است.

- در آماده سازی نامه‌ها برای چاپ، کوشش شد که یکدستی و یکنواختی بیشتری در نحوهٔ تحریر کلمات رعایت شود و به این ترتیب است که های علامت جمع همه جا به اسم چسبانیته شده است و "می" در فعل مضارع جدا نوشته شده است. کلماتی چون "تهران"، "پلیت" و "اتاق" که در مواردی به رسم متداول آن زمان با "طا" نوشته شده است همه جا به املای امروزی نوشته شده است.



۲. در نامه هائی که چند بار و در چند جای مختلف به شخص یا موضوع واحدی اشاره شده است، تنها یک شماره زیرنویس به کار رفته است (از جمله در نامه های ۵۳ و ۵۴).

xalvat.com

در پایان این سطور بایسته نخست من سپاسگزاری صمیمانه از آقای بهزاد نوبل شهیدنورائی است که هم مجموعه نامه های هدایت به شهیدنورائی را برای چاپ در اختیار این نگارنده گذاشتند و هم اجازه دادند که در کار خود، از مجموعه مکاتبات و اسناد دکتر حسن شهیدنورائی بهره گیرم تا بسیاری از دشواریها و تاریکیها برکنار رود. با سپاس از محبت و لطف کسی که در طی این سالها هیچگاه از حفظ و نگهداری نامه هائی که بیشک از نوشته های پراهمیت فرهنگ ایران معاصر است غافل نمانده است و نظم و دقت او موجب شده است که چهره یکی از دو سه تن ایرانیان بزرگ قرن بیستم با صراحت بیشتری ترسیم شود.

بایسته دیگر من بازگوئی سپاس فراوان خود از چند تن و خاصه از دوست ارجمندم فرخ غفاری است که به همت و یاری او بود که این نگارنده به نشر این نامه ها رخصت یافتم و گذشته ازین در مراحل مختلف این کار نیز وی با دقت و حوصله و گشاده رویی مرا در گشودن دشواریها یاری رساند و همواره هم در روش کار و هم در حاصل کار به دیده انتقادی نگرینست و مرا از نکته یابیهای خود بهره مند داشت. تا سپاس فراوان مرا بپذیرد.

دوست دانشمندم هوشنگ ساعدلو نیز از راه دور مرا قرین منت کرد و هر بار که به کتاب و مقاله و سند و مدرکی نیاز افتاد و درباره کسی یا چیزی پرسشی بود با خوشروئی و نظم و دقت همیشگی خواهش مرا پاسخ مناسب داد. سپاس سراسر دوستی و احترام من نسبت به او از کلام بیرون است.

سخن نگفتن از دوستم مهندس باقر مرتضوی ناممکن است. همدلی و همکاری او همراه دقت و ظرافت و صلاحیت در هنر چاپ و فن تکثیر و طبع، شایسته هر نوع کلام و سخن قدرشناسانه و ارج گذارنده است.

از یارهای دوستان 'چشم انداز' سخنی نباید بگویم تا رسم دیرین را نشکنم. هرچند که رضا امان و طرحهایش را سپاس نگفتن کفر محض است.

پاریس، زمستان ۱۳۷۸
ناصر پاکدامن

xalvat.com

- ۱- محمد علی کاتوزیان، "صادق هدایت: از افسانه تا واقعیت"، مترجم فیروزه مهاجر، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲- نامه های صادق هدایت به دکتر حسن شهیدنورائی، سخن، شماره ۳، دوره ۶، اردیبهشت ۱۳۳۴، ص. ۲۰۹-۱۹۹.
- ۳- پیشین، ص. ۱۹۹.
- ۴- در باره این دو دوست و دوستی ایشان همراه با نگاهی به برخی از مضامین مهم این نامه ها نگ به "شهیدنورائی و هدایت" در پیوستهای همین کتاب، (۵) برای زندگینامه هدایت و بحث جامعی درباره آثار و زمانه اش از جمله نگ: محمد علی کاتوزیان، یادشاه، با وجود گذشت زمان، هنوز هم مراجعه به کتابشناسی محمد گلبن ("کتابشناسی صادق هدایت"، تهران، توس، ۱۳۵۴، ۲۰۴ ص.) مفید فایده بسیار می تواند بود.
- ۶- حسن شهیدنورائی به سید محمدعلی جمال زاده، ۲۸ مرداد ۱۳۲۷ / ۱۹ اوت ۱۹۴۸ به نقل از محمدعلی کاتوزیان، یاد شده، ص. ۱۵۷-۱۵۶.
- ۷- رضا جرجانی از دوستان پیکل حسن شهیدنورائی بود و در طی سالهای ۱۳۲۶-۱۳۲۴، نامه نگاری میان این دو منظم و پیوسته بود. خوشبختانه این نامه ها در مجموعه مکاتبات حسن شهیدنورائی در دست است و با اجازه و لطف آقای نرسل بهزاد شهیدنورائی، این نگارنده به آنها دسترسی یافت و از آنها دو تدوین این مقدمه و همچنین پیوست درباره "شهیدنورائی و هدایت" بهره فراوان گرفت.
- ۸- نامه به م. ف.، فرزانه، ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۰ / ۲۹ شهریور ۱۳۲۹، به نقل از م. ف.، فرزانه، گفتاری با صادق هدایت، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص. ۳۸۲.
- ۹- پرویز نائل خالری، "فوت صادق هدایت"، خبرهای دانشگاه تهران، جلد ۵، حسیه جزوه ۷، فروردین ۱۳۳۰، به نقل از "حقایق و افکار در باره صادق هدایت"، تهران، انجمن گیتی، ۱۳۳۳، ص. ۲۹.
- ۱۰- سخن، ۳، دوره ۶، اردیبهشت ۱۳۳۴، ص. ۲۰۹-۱۹۹.



- ۱۱) گرد آورده: محمود کتیرائی، تهران، انتشارات اشرفی / انتشارات فرزین، ۱۳۴۹، ص. ۱۶۹-۱۵۱.
- ۱۲) گرد آورنده: محمد بهارلو، تهران، نشر ارچا، ۱۳۷۴، ص. ۲۳۱-۲۱۲.
- ۱۳) پیشبین، جملحات پس شماره ۲، پس از ص. ۳۸۴. ۱۴) "از خاطرات ادبی دکتر پرویز ناتل خانلری"، سیب و سیاه، ۱۷۲۹، ۶/۲۴، ۱۳۴۶، ص. ۱۷-۱۶.
- ۱۵) نگ: یاد شده، ص. ۷۱-۱۷۰. ۱۶) نگ: یاد شده، ص. ۲۰۹-۲۱۲.
- ۱۷) نامه به م. ق. فرزانه، ۱۵ نوامبر، ۱۹۵۰ / ۲۴ آبان ۱۳۲۹، به نقل از م. ق. فرزانه، آگشتی یا صادق هدایت، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص. ۳۸۶.



۱

تهران، ۲۰ تیر ۱۳۸۶ [دوشنبه، ۱۷ دی ۱۳۸۶]

یا حق اول تا یادم ترفته تبریک سال نو را بگویم. امیدوارم سالیان دوازده عیش و عشرت زیر سایه انبیا و اولیا و شهیدان دشت کربلا مقضی العرام باشید همین. اما، کاغذهایی که از راه و نیمه راه فرستاده بودید رسید^۱ و همچنین کتابهای جفت و تاقی که تثار این حقیر کرده بودید به غیر از یکی که توسط موجودی از بیروت فرستاده بودید همگی واصل شد، و راستی نمی دانم به پاس این مرحمت به چه زبانی تشکر بکنم فقط جای خوشبختی است که به حال سگم آشنا هستید و می دانید که نوشتن کاغذ برایم بلای عظیمی شده و اگر در جواب یا تشکر قصوری بشود عمدی نیست. مثلی است معروف که یک جواز عقلت کم کن و هر چه خواهی کن.

یاری، جای شما خالی، به طور غلط انداز به همراهی آقایان دکتر سیاسی و دکتر کشاورز از طرف انجمن فرهنگی برای ۱۵ روز به مناسبت جشن ۲۵ ساله دانشگاه تاشکند دعوت به آن صفحات شدیم. منهم دعوت را اجابت کردم و حالا دو هفته می گذرد که از مسافرت برگشته ام^۲. برای اشخاص کنجکاو و پر از انرژی چیزهای دیدنی و مقایسه کردنی بسیار داشت و آئینه عبرت به شمار می رفت که در مدت ۲۵ سال کم و بیش یک ملت عقب مانده در تمام شئونات فرهنگی و اجتماعی چه ترقیاتی کرده بود. رویهمرفته بسیار خوش گذشت اما چه فایده که به مصداق مثل "شیخ حسن کشک" را بساب^۳ وقتی که از خواب پریدم باز جلو تغار کشک خودم را دیدم.

xalvat.com



در مشهد خدمت اخوی یزرگشان^۲ رسیدم. خیلی اظهار مرحمت کردند. از اوضاع تهران خواسته باشید به عادت معمول می گذرد. همان کافه فردوسی^۳ بی پیر، همان قیافه ها، همان شوخیها و آخر شب هم در La Mascotte [لاماسکوت]^۴ می گذرد. اینهم قسمت ما بود و در عالم ذر^۵ برایمان نوشته بودند. تقریباً یک جور محکومیت مادام العمر به اعمال شاقه است و مضحک اینجاست که به آن عادت هم کرده ام و هر جور تغییری به نظرم احاطانه و دشوار می آید.

xalvat.com

L'Etranger [بیگانه]^۶، کتاب Camus [کامو] را دکتر رضوی برایم فرستاد. به خویی Sartre [سارتر] نیست. یکی دو کتاب هم راجع به سارتر، هودا فرستاد که استاد او بود. کتاب Varouna [وارونا]^۷ چنگی به دل نمی زد. بیش از اینها از Green [گرین] انتظار داشتم. کتابهای دیگر را هنوز فرصت خواندنش را نکرده ام. مثل ملانصرالدین که غریب را تک چوب می گردانید، بند تنبانش باز شد و می گفت: کو فرصت؟

حالا که صحبت از کتاب شد من هم یک جلد از کتاب حاجی آقا^۸، که اخیراً به حلیه طبع آراسته شده، به اورشلیم^۹ فرستادم اما از ترس اینکه اشکالی در پیش بیاید پشتش تقدیم نامه نوشتم. از وقتی که شما رفتید دیگر، به Ritz [ریتس]^{۱۰} نرفته ایم. یکی دو مهمانخانه دیگر هم باز شده، اما یک شب باید زهر مسافرت شما را دسته جمعی در ریتس بگسیریم. به هر حال، بچه مچه ها همه سالمند و سلام می رسانند.

منی دائم خبر دارید یا نه که بیش از یک ماه می گذرد که تهرانیی مرد. مرض کار خودش را کرد. دیروز هاشمی را دیدم و گفتم که چیزی مخارجی موفق شده برایشان وصول بکند. آقای جرجانی را هم اغلب ملاقات می کنم و آقای ذبیح هم در وفاداری خود باقی است. زیادہ ایام به کام یاد

قریانت

امضا

حواشی

xalvat.com

۱

۱- در ۱۸ مهر ۱۳۲۴ (۱۰ اکتبر ۱۹۴۵)، دکتر شهیدنورائی به همراه همسر و سه فرزند با قطار جنوب تهران را ترک می کند تا به ماموریتی برای بررسی امکانات گسترش روابط تجاری ایران با کشورهای خاورمیانه برود. از اهواز به خرمشهر و سپس از راه بصره و بغداد به بیروت می رود و در ۲۰ اکتبر/ ۸ آبان، همسر و فرزندان را ازین شهر با کشتی روانه مارس (فرانسه) می کند و خود در اجرای ماموریت به اورشلیم (فلسطین) و از آنجا به قاهره (مصر) می رود و تا پایان سال ۱۳۲۴ در قاهره است. از روز پنجشنبه اول فروردین ۱۳۲۵ (۲۱ مارس ۱۹۴۶) از پرت سعید با کشتی عازم فرانسه می شود و ۹ فروردین/ ۲۹ مارس با قطار به پاریس وارد می شود. سه نامه نخست هدایت به قاهره فرستاده شده است. برای اطلاعات بیشتر درین زمینه نگ به "درباره شهیدنورائی و هدایت" در ضمیمه. ۲- دوباره این سفر نگ: ناصر پاکنام، "اطلاعاتی دربار سفر هدایت به دمشق (۱۶-۳۰ آذر ۱۳۲۴)"، افزانه، ۱۰، تابستان ۱۳۷۳، ص. ۶۶-۳۷. ۳- اشاره است به محمد شهید نورائی که ساکن مشهد بود. ۴- کافه قنادی فردوس، واقع در پیاده در جنوبی خیابان اسلامبول، کم و بیش مقابل مسجد هدایت. این کافه از سالهای پایانی دوره رضا شاه، از دیوارکامهای هدایت و دوستانش بود و از آن پس نیز تا آن زمان که از میان رفت (اواسط دهه چهل خورشیدی)، یکی از معتبرترین کافه های روشنفکری تهران بود. رفت و آمد هدایت به این کافه، از موجهات شهرت افسانه ای و رونق کار آن بود. در برخی از نوشته ها، نام این کافه را به سهو "فردوسی" ذکر کرده اند، دربار این کافه نگاه کنید به شرحی مفصل و جالب که صادق چوبک در اول تیر ۱۳۴۳ در کافه فردوس در دفتر یادداشت های روزانه خود درباره این کافه و رفت و آمدهای هدایت و دوستانش به آن نوشته است (دفتر هنر، سال سوم، شماره ۶، مهر ۱۳۷۵، ص. ۶۷۹) و همچنین نگ: محمود کتیرایی، "کتاب صادق هدایت"، تهران، کتابروشی اشرفی/ انتشارات فرزین، ۱۳۴۹، ص. ۲۳۶-۲۳۴. ۵- "ما سکوت" (لغت فرانسیسی به معنای "طلم خوشبختی" و یا "بخت گشا") کافه ای بود کوچک در خیابان فردوس، پیاده روی شرقی، ترسیده به خیابان کرشک. در آن سالها، محل هدایت چنین بود که بیشتر ایام، هر عصر پس از ساعاتی چند در کافه فردوس، همراه دوستان به این کافه کوچک می آمد که نوشابه و مشروب هم می داد همراه با مزه ای میک و تا پاسی از شب با دو آنجا می گذرانند. در این باره نگ: محمود کتیرایی، یاد شده، ص. ۳۴۴-۳۴۱. خاطری در این مورد (سید و سیاه، یادشده) می گوید: "این کافه ای است که در تاریخ ادبیات معاصر ما خیلی با اهمیت است. ماسکوت کافه رستوران کوچکی بود که شبها همه آنجا جمع می شدند.



یعنی اول شب در کافه فردوس اجتماع می کردند و آخر شب برای غنا خمرودن و بسیار این کافه می گردیدند. کافه را یک زن یونانی و دختر اقلیجش اداره می کردند. "لا ماسکوت" به یکی از ارامنه ایران به نام سرکیسیان تعلق داشت که این بار - کافه را به همراهی همسر یونانی و دختر اقلیج خود اداره می کرد.

۶- "عالم نو: جهانی که ابتدا پسر چون فزات از پشت آدم اپراتیو بیرون شده و خنایتهالی آنان را به اقرار و اعتراف و جبره خویش واداشت" (محمد معین، فرهنگ فارسی، ذیل "نو".

۷- این کتاب آکبر کامر نخستین بار در سال ۱۹۶۲ انتشار یافت و در بار نیز به فارسی ترجمه شده است: با عنوان "میگانه" توسط جلال آل احمد و با عنوان "غریبه" توسط وحید مصطفوی.

۸- مشخصات این کتاب چنین است: xalvat.com

Green (Julien), *Varouma*. New York 1941. 279 p.

۹- چاپ اول، تهران، سخن، ۱۳۲۴، ۱۰۵ ص.

۱۰- نگ: ۱- ۱، ۱۱- وئس، مهمانخانه ای واقع در طبع شمال غریب میدان فردوسی، نیش خیابان فیشراپاد سابق که در آن زمان به تازگی افتتاح شده بود و از مهمانخانه های درجه یک آن زمان بود. صادق چریک می نویسد که به هنگام بازگشت از پاریس، شهیدنورائی هدایت و او را به صرف ناهار در رستوران این هتل دعوت کرده است. نگ: صادق چریک، "سفر سازندگان و چند یاد دیگر از صادق هدایت"، دفتر هنر، سال سوم، شماره ۶، مهر ۱۳۷۵، ص. ۶۸۶.



xalvat.com

۷ ژوئن ۴۶ [دوشنبه، ۱۷ خرداد ۱۳۲۵]

یا حق کاغذ مفصلی که به تاریخ ۲۸ مه [۷ خرداد] بود دیروز رسید. چون ممکن است که پس فردا پست فرانسه حرکت کند اینست که اجمالاً به بعضی سئوالات آن جواب می دهم تا فرصت از دست نرود و مطالب دیگری هست که محتاج به تحقیق است. اتفاقاً دو سه روز پیش جرجانی را دیدم که مقداری کاغذ از سرکار داشت و می گفت روز بعدش باید مقداری امانت از پستخانه تحویل بگیرد. همچنین کتاب *Noces* [عروسی]^۱ آقای Camus [کامو] را هم به بنده مرحمت فرمودند. کاغذ اخیرتان دو روز بعد به من رسید. به هرحال مطلبی که هیچ معلوم نیست صحت داشته باشد و من افواهاً از رحمت الهی شنیدم اینست که به طور سرسته به من اظهار داشت که شخص نسبتاً مطمئنی به او گفته بود در عدلیه برایتان مشغول دوسیه سازی هستند و خیال تعقیبتان را دارند^۲. من الهی را مأمور کردم که جزئیات را تحقیق بکند اما متأسفانه دو سه روز است که او را ندیده ام یعنی به کافه نیامده اما موضوع را به جرجانی گفتم، قرار شد که ایشان هم تحقیقات لازم را بکند و هر وقت من اطلاعی به دست آوردم فوراً

به او اطلاع بدهم. به نظر من این حرف کاملاً مضحک و بی اساس بود اما جرجانی گفت که ممکن است از راه بدجنسی مثلاً یک محاکمه عقب افتاده و یا موضوعی را پیرهن عثمان بکنند. در هر صورت به محض اینکه اطلاعی به دست آمد فوراً خبر خواهم داد که قضیه از چه قرار بوده.^۵ چنانکه از کاغذهایپتان به دست می آید به *susceptibilité* [حساسیت] سختی دچار هستید. امیدوارم این مطلب بر شدت آن نیفزاید. البته دو همین چند روزه موضوع روشن خواهد شد. از اینکه مخلص را به خطه اروپا دعوت کرده اید بسیار متشکرم اما عجالتاً نه شرق و نه وسیله این اقدام را در خودم نمی بینم و نه خیلی چیزهای دیگر را که شرحش مورد ندارد. به قول سعدی برای زناشویی باید مردی را آزمود.

راجع به روزنامه و مجلات یا تفضلی^۶ صحبت کردم او اظهار داشت که مرتباً روزنامه ها را به ذبیح می دهد حالا او چرا نمی رساند یا تنبلی می کند علتش را نمی دانم. مدت ها است که خودش را تدیده ام اما به توسط برادرش برای او پیغام فرستادم. فریدون فروردین هم گویا روزنامه رهبر^۷ و بشر^۸ را برایتان فرستاده یعنی خودش می گفت و قرار شد تقاضایی که راجع به سینما دارد خودش بنویسد. اما در خصوص مقاله، گمان می کنم که اگر مقالات مسلسل باشد ممکن است جداگانه و یا به شکل یک *collection* [مجموعه] چاپ کرد. ازین گذشته روزنامه بشر به مدیریت دکتر کیانوری و به اسم دانشگاه نسبتاً روزنامه (البته با تمایل چپ) مناسبی است اگر مقالاتی برایش بفرستید کلاهش را به هوا خواهد انداخت. اما اینکه از شایعات نسبت "عنعناتی"^۹ نتایج آنقدر پرده اند گرفته بودید به نظر من صحیح نیست چون این حرف را در همان روزهای اول مسافرتتان زدند و بعد هم فراموش شد. اگر جواب کاغذتان را دکتر حکمت یا صبحی نداده اند اولی از کون گشادی و دومی از گیجی و سرگرمی فراوان است.

اینکه اظهار تمایل به بازگشت کرده بودید من البته از جزئیات وضعیتتان اطلاع ندارم اما اگر فرصتی به دست بیاید و کاری پیدا بشود گمان می کنم

xalvat.com

^۵موضوع بالا را بیخود نوشتم می دانم که اسباب فکر و خیالات خواهد شد. بهتر بود که بعد از تحقیق نوشته می شد.



مناسبت از اینجا باشد. اگر مقصود خدمت به جامعه و مشغولیات است تصور می‌کنم وسایل در آنجا بیشتر و موثرتر باشد مثلاً باز کردن rubrique [ستون] گمنام در یکی از روزنامه‌های فرانسه، ترجمه و یا چاپ مقالات مستقل و غیره. یکی دو روزنامه‌ی جنید فرانسه را دیدم و نتیجه انتخابات آنجا هم حقیقتاً یک شاهکار بود^۲. وقتی آدم این گه‌کارها را از ملت متعبد فرانسه ببیند صد رحمت به ملت گندیده ایران می‌فرستد که باز تکان و هیجانی پیدا کرده. یکی نیست از آنها پرسد آیا کار دینالها و پاپ، فرانسه را نجات دادند که حالا اینطور ملت را خر کردند یا عوامل دیگری در بین بود.

xalvat.com

از موضوع آذربایجان^۳ پرسیده بودید گمان می‌کنم دو عامل دارد یکی سیاست بین‌المللی و دیگری سیاست داخلی که مربوط به ایران می‌شود. ابتدای این جنبش با تحریک فرور ملی (ترک) و تا حدی ضد فارس شروع شد ولی در اساس منظور اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را داشت و ضمناً با سیاست خارجی مصر و اندونزی و یونان مربوط می‌شد اما بعد از تفسیر کابینه^۴ همین که خواستند از در مسالمت آمیز با آنها در آیند صورت دیگری به خود گرفت یعنی جنبش آذربایجان یک جنبش ایرانی و ملی معرفی شد که در حقیقت به نفع تمام ایران تمام می‌شد. در اینجا با منافع جنوب تماس پیدا می‌کرد در موقعی که پیشه‌وری نه به عنوان نخستین رئیس جمهور بلکه فقط به نمایندگی آذربایجان با عده‌ای از قبیل دکتر جهانشاهلو^۵ و ابراهیمی و غیره به تهران برای مذاکرات آمدند گویا سر دو موضوع مهم مذاکرات عقیم مانده: تقسیم اراضی و به هم زدن قشون داخلی آذربایجان که به علت دسیسه جنویها و مخالفت شاه به جایی نرسید. در همان موقع مذاکره به دستور شاه، ارتش شاهنشاهی به کردستان حمله کرد. از طرف دیگر آقای علاء نوکر شاه، برای وطنش به چنانله افتاد و بعد هم تحریکات دیگر. ولی مطلبی که مسلم است دولت شوروی با داشتن آن منابع و با آن جنگی که کرد نمی‌آید خودش را بدنام بکند که آذربایجان ما را بخورد. از طرف دیگر بعد از جنگ اگر قرار است که در اینجا تغییر پیدا بشود موضوع آذربایجان وسیله بسیار موثری است و اگر



اصلاحاتی که اینجا شده در تمام ایران بشود به نفع این ملت خواهد بود. هنوز موضوع کشمکش به نتیجه قطعی نرسیده.

تمبر پست را بعد خواهم فرستاد. اینکه نوشته بودید *راه آزادی*^{۱۱} را خریده اید خیلی تعجب کردم چون مخصوصاً نوشته بودم که آنرا خوانده ام تا این ناپرهیزی را نکنید.

xalvat.com

کتاب Das Passos [دوس پاسوس] هویدا رسید. بسیار متشکرم. کتاب قیمت‌های عجیب پیدا کرده پشت پاکت ۵۵ فرانک تمبر داشت. من از مظنه فرانک نمی‌توانم سر در بیاورم. مجلات فرانسه گاهی به دستم می‌رسد به توسط Ladune [لادون] اما نامرتب.

فرستادن لیست کتابها مشکل است چون همه اش را پخش و پلا کرده ام. بعد تهیه می‌کنم. دکتر رضوی در آنجا چه می‌کند؟ موجود عجیبی است! از کجا پول در می‌آورد؟

زیاده قریانت

امضاء

۵

- ۱ - چاپ نخست: ۱۹۳۹. چاپ جدید: الجزیره، ۱۹۴۲، ۱۹۵۲ ص. ۲ - در لوله این پرونده سازی نگ: ۱ - ۶. ۳ - مقصود محمود تفضلی است که در آن زمان که برادرش، جهانگیر تفضلی، صاحب امتیاز ایران مس، در اروپا بود روزنامه او را اداره می‌کرد. ۴ - رهبر، روزنامه یومیه. ارگان حزب توده ایران تا ۲۵ دی ۱۳۲۵. صاحب امتیاز: ایرج اسکندری، آغاز انتشار: ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۲. ۵ - نگ: به ۱۰-۶. ۶ - "عنعنائی"، لقبی بود که به



xalvat.com

کتابه و طنز به هواداران سید ضیا الدین طباطبائی داده می شد. او که در سالهای سلطنت رضاشاه در تبعید در خارج از کشور به سر می برد در شهریور ۱۳۲۲ از فلسطین به ایران بازگشت و در انتخابات مجلس چهاردهم به وکالت انتخاب شد و در این مجلس رهبری اکثریت را داشت. او که حزبی به نام "گراده ملی" تشکیل داده بود و گتلی جزوه مانند هم نوشته بود با عنوان "شعائر ملی" که در آن از "عننات ملی" (ستهای ملی) سخن می گفت. آن اصطلاح، این چنین ریشه گرفته بود. ۳ - اشاره به تلویح انتخابات دومین مجلس مؤسسان فرانسه است که در دوم ژوئن (۱۲ خرداد) برگزار شد. در این انتخابات، احزاب دست راست نسبت به انتخابات مجلس مؤسسان اول (اکتبر ۱۹۴۵)، گرای بیشتری به دست آوردند. ۸ - اشاره است به "فضیله آذربایجان". در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴، فرقه دموکرات آذربایجان تشکیل شده بود و با حمایت مستقیم ارتش سرخ، قدرت را در دست گرفته بود. هدایت با علاقه اوجاع را دنبال می کند و به آنچه می گذرد خوشبین است. ۹ - اشاره است به روی کار آمدن احمد قوام که در ۷ بهمن، پس از استعفای ابراهیم حکیم، به جای او به نخست وزیری برگزیده شد. ۱۰ - در اصل: "جهانشالو". ۱۱ - نام یکی از دکتران پل سلور (*Les chemins de la liberté*) در دو جلد. چاپ نخست: ۱۹۴۵.



2 dec. 1946 [دوشنبه، ۱۸ آذر ۱۳۲۵]

یا حق! سه شنبه قبل به توسط مفتاح غلط گیری *الفسانه آفرینش*^۱ و نسخه بعثه را فرستادم^۲. لایذ تا حالا رسیده است. دو سه روز بعد توسط جرجانی بسته محتوی مقالات "میراث هیتلر"^۳ و چند کاغذ و مجله فریدون هویدا رسید. غلط گیری اول و دوم هم با آنها بود. الحق که حرفچین محشر کرده بود. تصور نمی کردم آنقدر ناشی بوده باشد اما حروف تشنگی دارد. نمی دانم از آن غلط گیری که فرستادم استفاده شد یا نه؟ عیب بزرگش جلد کردن حروف از یکدیگر است.

کاغذ ذبیح و پیغامی [را] که برایش فرستاده بودید به او رساندم و دنباله مقالات دو روز است که در روزنامه چاپ می شود. طبری خیلی اظهار شادی کرد و بچه ها بسیار ممنون هستند. خودم همه آنها خواندم و می خواهم بگویم از قسمت اول بهتر بود فقط آقای فردید با این جریان مخالف است و امروز در کافه می گفت که فلان پروفیسور که کتاب روانشناسی او در فرانسه کلاسیک است چنین حرفهایی نمی زند. جلو بچه ها دهنش گائیده شد. موجود ضعیف و کله خشکی است. معتقد است که جمال اروپایی از علمای ایرانی بیشتر چیز می فهمد! و خودش را اروپایی می داند! گویا به وسیله intuition [شهود] به این مطلب پی برده است. در شماره ۵ سخن که تازه دوآمده مقاله عجیبی راجع به نمودشناسی نوشته که خواندنی است^۴. جرجانی برای یک هفته به آبادان می رفت و گویا کاغذ مفصلی برایتان فرستاده است.

دیروز رفتم وزارت خارجه و چهار کتاب تحویل گرفتم یکی Miller [میلر] و یکی سارتر که عباسی هویدا فرستاده بود و یک مجله *Pensée* [پانسه]^۵ و یک جلد فولکلور شیلی^۶ که کتاب انترسانی [جالبی] است اما می خواستم بنویسم که فولکلور روسی را برایم نفرستید چون آنرا خوانده ام و مریم فیروز از شوروی برایم سوغات آورده بود. با این وضع بی پولی، ولخرجی را صلاح نمی دانم به علاوه



باز در یک دورهٔ بی‌علاقگی افتاده‌ام و بیشتر خوشم می‌آید که لش یزنم البته به‌خود و بی‌جهت. یک مقالهٔ فرانسه در کاغذ جرجانی بود از او گرفتم و در ایران ما^۶ ترجمه و چاپ شده. چون اسم نویسنده مستعار بود حدس می‌زتم که یکنفر ایرانی زوئنگ آنرا نوشته. نمی‌دانم این خبرنگاران جفت و تاق اتومبیل‌سوار در آنجا چه شکری خرد می‌کنند! گویا آنها هم به ideal [مطلوب] خودشان رسیده‌اند!

xalvat.com

وضع اینجا به همان قی آلودی سابق باقی است. دو سه هفته است که تمام روزنامه‌های دستوری از فتح القترح زنجان می‌نویسند که البته mise en scène [صحنه پردازی] احمقانه‌ای از طرف دولت شده بود. آقای رهبرکل^۷ هم مرتب آذربایجان را به لشکرکشی تهدید می‌کند تا مطابق نص صریح قانون اساسی وکلای آنجا همه از حزب دموکرات ایران و میهن پرست کامل باشند ولیکن از طرف جنوب و بحرین کاملاً خیالش آسوده است. به هر حال در این دو سه روز تاسوعا و عاشورا، احتمال می‌رود زهر خودش را بریزد. شاید به علت ملاقاتهای پی در پی سفرای منشور آتلانتیک اقدام او به عقب افتاده. توده‌ایها در این روزهای اخیر منتظرند که گرفتار شوند و دکانشان را تخته بکنند. به هر حال قضایا خیلی ساده نیست. لعن رادیو مسکو شدید است و کسی چه می‌داند اگر قرار شود در ماکو به‌رق آمریکا و انگلیس نصب شود شوروی هم تردید نکند که به تقلید عمل انگلیس در یونان و اندونزی پا در میانی بکنند. به هر حال اگر قشون دولت از فداییها توسری بخورد بیشک خواهند گفت که روسها به آنها کمک کرده‌اند و چنانکه سفرای ایران در لندن و واشنگتن شروع خواهد شد. رویهمرفته قضایای اینجا به طور عادی نیست و به نظر می‌آید مربوط به سیاست بین‌المللی باشد. آخرین تلگراف قوام را با همین کاغذ می‌فرستم به اضافه چند روزنامه یا پست زمینی.

با پست گذشته دو کاغذ توسط گنجی‌ای فرستادم. باز هم آدرس عوض شد؟ دیشب جای سرکار خالی منزل [حسن] رضوی بودم. نیم بظری و بسکی به تنهایی صرف کردم. چوبک و تنی رضوی و زنش هم بودند. قدری موزیک گوش گرفتیم.



xalvat.com

۱۴

- ۱- نگ: ۱-۱۴. ۲- نگ: ۳-۱۱. ۳- نگ: ۱-۱۰. ۴- مشخصات این مقاله چنین است: فردید، احمد: "نگاهی به نبره شناسی معاصر: ۱- ادموند هرسل"، سخن، دوره ۳، شماره ۱۵، آبان ۱۳۲۵، ص. ۳۶۸-۳۶۳. ۵- نگ: ۸-۶. ۶- مشخصات دقیق این کتاب به دست نیامد. ۷- نگ: ۳-۱۴. ۸- مقصود احمد قوام، نخست وزیر و رهبر کل حزب «موکرات ایران». ۹- تعیین مشخصات دقیق این دو کتاب ممکن نشد. ۱۰- نگرانی و خشم هفایت از عواقب رسمی شدن وضعیت استبدادی خود. نگ: ۶۸.



[۱۳/۱/۴۷] [دوشنبه، ۲۲ دی ۱۳۷۵]

قریانت موعده پست رسیده. دفعه قبل دو کاغذ یکی برای خودتان و دیگری را برای هویدا فرستادم. کاغذ هفته قبلش را که دزد مصلحتی زده بود. حالا نمی دانم دو کاغذ پست پیش رسیده یا نه؟ چون قانون دموکراسی به حد اعلی حکمفرماست و از سانسور و زبان بندان و وقاحت و جاسوسی و مادر فحبیگی به شدت هرچه تهاجمی تر بهره برداری می شود. آسوده باشید ازین گه ترها هم خواهد شد. هر کس نمی خواهد برود بمیرد. آب و هوای این ملک اینچنین اقتضا کرده و می کند.

xalvat.com

باری، با پست قبل یک کاغذ برای خودم داشتم، یکی برای جرجانی که به دستش دادم و یکی هم مال دکتر صبا که با پست برایش فرستادم. دو کتاب Maugham [موام] و Sullivan [سالیوان] هم که امیرعباس فرستاده بود امروز جرجانی برایم در کافه آورد.

راجع به حقوق، جرجانی مفصلاً نوشته بود البته باز هم توضیح خواهد داد. کتاب اقتصادی که بعد از حرکتان راجع به ایران نوشته شده باشد وجود ندارد مگر صنایع ایران بعد از جنگ به قلم علی زاهدی^۱ که با همین پست می فرستم و دیگر کتابی به نام اقتصاد نو^۲ از انگلیسی ترجمه شده که قابل استفاده نیست. ازین گذشته مجلات بانک ملی^۳ و مجله اقتصادی است^۴ که دکتر کیهان چاپ می کند و لابد آنها را دارید. در صورتی که طرف احتیاج است بنویسید بفرستم.

روزنامه های مختلف را با هر پست فرستاده ام نمی دانم می رسد یا نه؟ روزنامه مردم به جای رهبر منتشر می شود و در آن دنباله "میراث هیتلر" را باز هم چاپ می کنند^۵. البته این موضوع ربطی به حوادث اخیر ایران ندارد و مطلب جداگانه ای است که بهتر است به صورت کتاب چاپ بشود. حالا در فرستادن بقیه آن مختارید. در حقیقت چنان که در روزنامه خواهید دید رهبران حزب به گه گیسو چهار شده اند. گرچه خیال تصفیه دارند اما در مرام آیند خود



هنوز متفق الرأی نیستند. یگروز تقریباً از خدا و شاه و مپهن دفاع می کنند روز دیگر تقاضاهای سابق را دارند. باید دید بعد از تشکیل کنگره شان چه از آب در خواهد آمد. چیزی که مسلم است حنای آقایان دیگر رنگی نخواهد داشت. مسافرت اسکندری را به آمریکا تکذیب کردند.

xalvat.com

دو روز است که انتخابات^۱ شروع شده. فقط فعالیت از طرف حزب دموکرات نشان داده می شود. حتی مردم علاقه ای به رأی دادن ندارند. مصدق و چندتا آخوند و بازاری به دربار متحصن شده اند به عنوان اینکه انتخابات آزاد نیست^۲. من از تمام این جریانات عقم می نشیند. حتی از شما چه پنهان روزنامه هایی که برایتان می فرستم خودم نمی خوانم. در همان "بست" سابق؛ کافه فردوسی وقت را به کثیفترین جوهری می گذرانم. اینهم آخر و عاقبت ما شد! وقتی که طالع به برج ریخ است هیچ چاره ای ندارد.

اینکه از سرمای پاریس نالیده بودید در اینجا هم قبل از ژانویه چند روز فوق العاده سرد و یخبندان شد اما از ژانویه تا حالا هوا بسیار ملایم و امروز کمی هم گرم شده است.

کاغذ [جهانگیر] تفضلی رسیده. بچه ها اغلب سلام می رسانند از جمله رضوی دراز و کوتاه^۳ و قائمیان و صبحی و دکتر حکمت و غیره. نمی دانم چرا در آنجا دست و پا نمی کنید که نمایندگی یکی دوتا از تجار را بگیرید و به دعواهاشان رسیدگی بکنید. شنیده ام آقادر ایرانی در پاریس زیاد شده که سفارت فرانسه تهران به زحمت ویزا می دهد.

راستی، من یک تخم لُق توی دهن فریدون فروودین شکستم، به او گفتم مغازه ای ترتیب بدهد که محصول ایران (میسو خشک، روغن ساردین...) و از اینجور چیزها را در بسته ۵۰۰ گرمی بفروشد و سفاوشت داخله و خارجه را هم بپذیرد. او هم ظاهراً دست به کار شده. حتی بهش گفتم فلانکس هم نمایندگی فرانسه را قبول خواهد کرد. گمان می کنید انترسان [جالپ] باشد؟ اگر بشود از راه فرانسه به آلمان فرستاد بد نیست. ممکن است قبل از اینکه روی دستش



پاشند success [موفقیت پیدا] بکنند. چون دوختن کیسه و وزن کردن و پست بردن کار هر کسی نیست. حالا نظر خودتان را بدهید.
از اوضاع و سیامت و اینجور چیزها تقریباً بی اطلاعم و فقط عقم می نشیند. اگر روزنامه ها رسید خودتان پی می برید که دنیا دست کیست.
زیاده قریانت

امضا

xalvat.com

۱۷

47/1/25 [شنبه، ۱ بهمن ۱۳۲۵]

یاحق با پست قبل کاغذی فرستادم. از قراری که جرجانی می گفت پست چند روز به تأخیر افتاده و روز حرکتش تغییر کرده و پس فردا پست حرکت خواهد کرد.

در روزنامه/رس که به جای ایران ما^۱ در می آید در دو شماره شرح مبسوطی از قول یکنفر ایرانی که در پاریس است چاپ کرده بود (اگر برسد خواهید خواند) یکی راجع به سرقت کاغذهای پستی که تا اندازه ای اغراق آمیز به نظر می آمد چون نویسنده حدس زده بوده که کاغذها را پست فرانسه کنترل کرده تا قاچاقچیهای ایرانی را در فرانسه بشناسد و در دیگری نوشته بود که اتباع ایران در پاریس مورد بازرسی قرار گرفته اند. حالا نمی دانم چقدر حقیقت داشته باشد. من با وجودی که روزنامه نمی خوانم این دو قسمت را خواندم^۲. در اینکه پای ملت شش هزار ساله هر کجا باز بشود به گه می زند حرفی نیست و البته اکثر ایرانیهای فرانسه از آن دزدهای کارکشته و قاچاقچیهای قهار هستند اما



چطور دولت فرانسه جسارت کرده که به اتباع دولت پرافتخار فاتحی مثل ما توهین بکند؟

xalvat.com

به هر حال، کاغذ اخیرتان رسید و کاغذ سپهر را به برادرش دادم و جرجانی هم دو جلد از کتاب/فلسفه^۲ را به من داد. بسیار شیک و عالی چاپ شده است و به جز دو سه حرف که زیر هاشمین شکسته، غلط مطبعه هم ندادم ولیکن با این بی پولی ناپرهیزی عجیبی کرده اید. خدا عاقبتش را به خیر کند! تصور نکنید که این جمله را از ترس نوشته ام اگرچه تا حالا چنین خط و نشان براریم کشیده اند ولیکن من راستی از کسی و چیزی واهمه ندارم به مصداق مثل معروف "کسی که از خدای جون داده ترسد از بنده کوتاده نمی ترسد" و اگر tirage [تیراژ] آن زیاد بود به معرض فروش می گذاشتم.

راستی اخوی یزدگهان در مشهد اخیراً کتابش را به عنوان زیرگنبد کهرو^۳ چاپ کرده و برایم فرستاده. خیلی اظهار لطف به من دارند اگر ممکن است یک جلد/فلسفه به آدرسش بفرستید. یکی هم برای مفتاح به جای جواب کاغذش.

قضایا را آنطوری که شرح داده بودم متأسفانه راست است و در نتیجه هیچگونه شک و شبهه باقی نمی ماند. ما با خودمان گمان می کردیم که قصاص قبل از جنایت نباید کرد و در دنیا تغییرات و تحولاتی رخ داده که ممکن است قضایای دوره میرزا کوچک خان و شومیاتسکی دوباره تکرار نشود. از گند و کثافت چشم می پوشیدیم به امید اینکه تغییرات اساسی رخ خواهد داد و بارها با موجودات آزادیخواه مباحثه کرده بودم که اگر کفه منافع به طرف دیگر چرید چه می شود؟ آنها اطمینان می دادند و یا ۱۹۹۹ دلیل ثابت می کردند که اینجا محور و مرکز ثقل و چشم و چراغ آزادیخواهان خاورمیانه است و چنین شکی جایز نیست. متأسفانه عروس تعریفی گدزو از آب در آمد، آنها را به کثیفترین طرزی دم چک داد و میچشان را باز کرد، حتی souplesse [نرمش] هم به خرج نداد. اگر یادتان باشد شماره یک یا دو Temps nouveaux [زمان نو] مقاله ای راجع به آذربایجان نوشته بود که عین حرفهای غلام یحیی را تکرار می کرد. بعد از این قضایا سه چهار شماره دیگر درآمد که مانند

رادیوهایشان مهر سکوت به لب زده بود اگرچه دوباره در رادیوها و مقالاتی حمله به دولت می کنند بی آنکه اسم رهبر کل^۶ و یا مظفر^۷ را یا سلام و صلوات ببرند. شاید اینهم باز یک مانور سیاسی به مناسبت کنفرانس مسکو^۸ باشد. مضحک اینجاست که چندین نفر پیش بینی این اوضاع را سابقاً کرده بودند و این سفر به اصطلاح مرتجعین اطمینان کاملی نشان می دادند. اینها نه جن بودند و نه گه جن خورده بودند از جمله باباشمل از پاریس برای رفیق آذربایجانی خود قبلاً نوشته بود که بدون جنگ، آذربایجان تسلیم می شود دیگر آقای ابتهاج، رئیس بانک اظهار کرده بودند که ۲۵۰ میلیون دلار که آمریکا به ایران قرض می دهد قبلاً محکم کاریش را کرده و برای این نیست که توده ایها به جیب یزنند و خیلی مطالب دیگر. همچنین من معتقدم که سران حزب هم کم و بیش از جریان مطلع بوده اند و تقریباً به دست آنها این جنفولکبازی درآمد. در صورتی که غافلگیر هم نشده باشند ببینید مسئولیت چقدر بزرگ برده! من دیگر از دیالکتیک سر در نمی آورم. شریک دزد و رفیق قافله!

xalvat.com

با وجود اینکه تکذیب کرده اند شنیده ام که اسکندری به خارجه رفته است^۹. قضایا روشن است. من از همانروز به بعد دیگر در وکس^{۱۰} حاضر نشدم. البته امثال حکمت و اورنگ و بدیع الزمان و نفیسی و غیره بیشتر به درد آنها می خورد. ما هم عاشق چشم و ابروی کسی نیستیم. مطلبی که مهم است جریان وقایع تاکنون ازین لحاظ مطالعه نشد و حزب توده هم به گه گیجه افتاده. نمی داند چه جور ماستمالی بکند. یک دسته servitude [بندگی] را به جایی رسانیده اند که همه گناهها را به گردن خودشان می گذارند تا اصل موضوع پایمالی بشود. دسته ای خوشحالند که در هر حال به نفع اربابشان تمام شده و انتظار کنفرانس مسکو را می کشند. جمعی کناره گیری اختیار کرده اند و دستگاه چرس و بنگ و افروز و اشعار صوفیانه را دوباره پیش کشیده اند و جماعتی هم پی کار و کاسبی خودشان رفته اند. روزنامه مردم به جای رهبر^{۱۱} در می آید. Timbre [لحن] صدایش را از دست داده و brouhaha [هیاهو] راه انداخته. من از تمام این جریانها بیزارم. زندگی ما دریست و احقانه جلومان



افتاده. انبانه پر از گه است. باید فاشق فاشق خورد و بده گفت. بیجهت یاد فریدون افتادم. تعجب کردم کاغذی که برای هویدا فرستاده بودم برای خانمستان فرستاده اید. وحشت خواهد کرد. اینهم یکجور Sadisms [دگرآزاری] است! راجع به حقوق و تبدیل آن به فرانک سویس با اهری و جرجانی صحبت کردم. از قراری که جرجانی می گفت قضیه را با دکتر صبا حل کرده است. البته مفصلاً خواهد نوشت.

انتخابات تهران تمام شد و مشغول خواندن آراء هستند. وکلا همان دولتیها هستند. از قراری که شنیدم دکتر امینی در آینده همه کاره خواهد شد و شاید بتواند کارهایی برایتان انجام بدهد^{۱۲}. من ازین جریانها به کلی دور هستم. اما راجع به مسافرت^{۱۳}، متأسفانه باید بگویم که به هیچوجه وسیله ندارم. فایده اش چیست؟ خودم را بیجهت در هچل خواهم انداخت و بعد هم مطمئنم که به نتیجه نمی رسد. حسرتی هم ندارم. توی گند و گه خودمان غوطه وریم و فقط انتظار ترکیدن را می کشیم. فرنگ هم باز برای بچه تاجرها و دزدها و جاسوسهای مام میهن است. ما از همه چیز محروم بوده ایم اینهم یکیش. وقتی که در اینجا نمی توانم زندگیم را تأمین بکنم فرنگ به چه دره من می خورد؟ همه درها بسته است. خودم را که نمی خواهم گول بزنم. خواجه می فرماید: از هر طرف که رستم جز وحشتم تیفزود زنه از این بیابان وین راه بینهایت. این کاغذ را با شرایط نامساعدی تا اینجا رسانیدم. اگر قرار باشد که سانسور کنند لابد با پست بعد خواهند فرستاد. بد نیست، کم کم آدم از نوشتن کاغذ هم بیزار می شود.

بچه صچه ها سلام می رسانند. قریانت

امضاء

xalvat.com

۱۶

- ۱- مشخصات کامل این کتاب چنین است: زاهدی، علی، "صنایع ایران بعد از جنگ"، تهران: ۱۳۲۳، رقمی، ۱۳۷ ص. ۲- مشخصات کامل این کتاب چنین است: پوت، بلو، رابرت، "اقتصاد تو"، ترجمه حسین رفقا، تهران، ۱۳۲۵، رقمی، ۱۷۱ ص. ۳- "مجله بانگ ملی ایران" که از دیماه ۱۳۱۳ ماهان انتشار می یافت و در آن زمان منظم ترین نشریه اقتصادی ایران بود. ۴- "مجله اقتصاد" (تالیس ۱۳۲۰) از انتشارات رزولوت اقتصاد بود که در آن زمان به

۲۰۹

- مسئولیت دکتر محمود کیهان منتشر می شد. ۵- در باره این مقالات نگ: ۳-۱۴. دیواره‌این دو روزنامه نگ: ۴-۵ و ۶-۹. ۶- مقصود انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی است. ۷- به منظور اعتراض به دخالت دولت در انتخابات، حسن در دیار ۲۲ دی آغاز شد و در ۲۶ دی بدون اخذ نتیجه پایان یافت. ۸- اشاره است به دکتر تقی رحیمی (کوتاه) و حسن رحیمی (رحیمی شفت).

xalvat.com

۱۷

- ۱- در آن دوران بسیار معمول بود که با توقیف روزنامه ای، گردانندگان آن از امتیاز روزنامه دیگری استفاده می کردند و آن روزنامه را به جای روزنامه خود انتشار می دادند انتشار "لوس" (صاحب امتیاز: اسدالله طباطبائی دیبا) به جای "ایران ما" (در مهر و آذر ۱۳۲۴ و در آذر ۱۳۲۵ یعنی سه بار) هم از همین نوع است. ۲- دیواره قاجاقچیای ایرانی در پاریس، نگ: ۱۸. ۳- مقصود "افسانه آفرینش" است. نگ به "درباره شهیدنورائی و هدایت" در ضمیمه ۱-۱۲. ۴- مشخصات کامل این کتاب چنین است: محمد شهیدنورائی، "تیرگنبد گبر"؛ مشهد، ۱۳۲۵، ۲۶۰ ص. ۵- نگ: ۱۱-۶. ۶- مقصود: احمد قوام، نخست وزیر و رهبر کل حزب دموکرات ایران. ۷- مراد مظفر قیروز است. ۸- اشاره هدایت به کنفرانسی است که سه وزیر خارجه انگلستان، آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی برای هماهنگ کردن سیاستهای خود برگزار می کردند. آخرین کنفرانسی در ۱۶ دسامبر ۱۹۴۵ در مسکو برگزار شد که تا ۲۷ دسامبر ادامه داشت و رسیدگی به مسائل خاور دور و ژاپن موضوع اصلی مذاکرات بود. ۹- ایرج اسکندری در خاطراتش نحوه خروج خود را از ایران در آغاز زمستان ۱۳۲۵ چنین شرح می دهد: "وقایع شوروی به ما کمک کردند. مرا بردند در پلویک زرگنده [محل نیلاتی سفارت شوروی] مخفی کردند و گفتند همینجا باشید تا بعد قریب خروج شما را بدیم. تقریباً پانزده روزی آنجا بودم ... یکروز آمدند و به من گفتند بفرمائید برویم. ساعت چهار بعد از نصف شب بود. مرا بردند فرودگاه و سوار هواپیما کردند. و در اتاق خلبان گذاشتند و در آنرا بستند. پس از یکی دو ساعت دودم که پوشش پوشش منهای مسافرین می آید ... بعد هواپیما راه افتاد و پرواز کرد ... در هر صورت رقیب تا رسیدیم به باکو". (خاطرات سیاسی ایرج اسکندری، به اهتمام بابک امیرخسروی و فریدون آذرنور، پخش دوم، پاریس، ۱۳۱۷، ص. ۱۶۹-۱۶۸). همچنین نگ: نامه ۲۱. ۱۰ نام انجمن فرهنگی ایران و شوروی. ۱۱- برای مشخصات این دو روزنامه نگ: ۴-۵ و ۹-۴. ۱۲- در انتخابات مجلس پانزدهم، دکتر امینی از جمله کاندیداهای حزب دموکرات ایران برای نمایندگی تهران بود. ۱۳- غرض مسافرت به اروپا است. شهیدنورائی کوشش داشت که وسایل سفر هدایت را به اروپا فراهم آورد. نگ به "درباره شهیدنورائی و هدایت" در ضمیمه



[۸/۳/۴۷ جمعه، ۱۲ اسفند ۱۳۲۵]

پاهو در این پانزده روز اخیر فقط یک کاغذ از فریدون هویدا داشتم، به اضافه کتاب S. de Beauvoir [س. دویووار] - دو جلد کتاب دیگر هم می‌ندجی به من داد که مال دکتر انصاری بود و توسط جرجانی برایش فرستادم. شاید هنوز پست توزیع نشده. به هر حال، اوضاع و احوال به همان کثافت سابق می‌گذرد. متأسفانه اطلاعات کافی ندارم تا بتوانم مطالبی که طرف توجه شماست بنگارم. فقط خبرهای افواهی گاهی می‌شنوم از جمله اینکه وزارت فرهنگ قبل از عید یک کاروان محصل به اروپا می‌فرستد که گویا بیشتر اینها به انگلیس و



چند نفر به سویس خواهند رفت. شاید به فرانسه هم بیایند. علاوه بر آنها عده ای هم استاد و دبیر و از جمله آقای فردید برای مطالعات به فرانسه خواهند آمد^۱. دیگر اینکه نماینده کارگران فرانسه و انگلیس برای بررسی (۱) وضع کارگران ایران مدتی است که در تهران می باشند ولیکن هیچ امیدی در میان نیست. بر فرض هم اعتراضی بشود هیچ تأثیری نخواهد داشت چون اصل موضوع مالیده شده، به اضافه نیم درصد اهالی این مملکت کارگر نیست در صورتی که نقشه extermination [نابودی] آن کشیده شده و دارند عملی می کنند.

آقای جمال زاده^۲ هم به ایران آمده و در هتل دربند مهمان دولت است (۱) گرچه اظهار تمایل به دیدنم کرده بود ولیکن اصلاً به سراغش نرفتم. فایده اش چیست؟ نه تنها به سراغ او بلکه به هیچ جا و به دیدن هیچکس نمی روم اگرچه دعوت رسمی هم بشوم. حالا که محکوم به این زندگی گداگود شده ایم چرا آدم بیخوده خودش را مسخره بکند؟ از پاریس هم بنونیست [Benveniste] و یک خانم اگرچه^۳ برای Institut [انستیتو] فرانسه آمده اند. بنونیست یکی دو کنفرانس داد و حالا گویا برای تحقیق در لهجه های محلی به ولایات مسافرت خواهد کرد. من او را ندیدم ولیکن جرجانی با آنها مربوط است. از قراری که یکی دو شب قبل در کافه می گفت گویا مشغول اقدام است که دو کار البته با حقوق در پاریس برایتان پیدا بکند: یکی نمایندگی Unesco [یونسکو] با حقوق مرتب و دیگری نمایندگی تجارتی ایران و فرانسه با حقوق. می گفت که امینی^۴ به او وعده داده که اقدام بکند. لابد همه این مطالب را خودش مفصلاً توضیح خواهد داد.

xalvat.com

زمستان امسال به گرمی و نرمی گذشت و حالا که ده دوازده روز بیشتر به عید نماتنه هوا حسابی گرم است. از این قرار تابستان وحشتناکی خواهد شد و از قراری که حدس می زنند شاید قحطی هم به دنبالش باشد. اینهم خودش یکجور solution [راه حل] است. حالا که ملت به قدر یهودی فلسطینی هم غیرت ندارد شاید قحطی حسابش را برسد اما متأسفانه ما ازین شانسها هم نداریم. اگر کتاب



افسانه آفرینشی از قید دیکتاتوری کتابفروش آزاد شده خواهش نمودم دو نسخه به پراگ، یکی [را] برای ریبکا و دیگری را برای رئیس مجله شرق جدید^۱ بفرستید. آدرس هر دو از این قرار است:

1- Direction de Novy Orient
2- Prof. Dr. Rypka
Praha III Lazenska 4
Tchécoslovaquie

قبلاً نوشته بودم که برای فرزند و مینوی هم بفرستید ثواب دارد. با پست قبلی دو سه مجله و روزنامه فرستادم. چون روزنامه [های] مردم و درس^۲ را مرتباً برایتان می فرستند دیگر لازم نمی دانم که من هم بفرستم. البته سعی می کنم از روزنامه های عجیب و غریب دیگر برایتان بفرستم. در مجاورت اتاقم کارخانه آهنگری است و عجیب این است که شب و روز مشغول کار هستند و دائماً سر و صدا می کنند مخصوصاً حالا مشغول ساختن صدها قفسه آهنی برای ثبت اسناد و سجل احوال هستند. یک قرمساق دیگر از روی این سفارش پول حسابی به جیب خواهد زد سر و صدایش گوش ما را شب و روز می خراشد!

xalvat.com

لابد خبر دارید که مریم فیروز، زن دکتر گیانوری شد و حالا، مدتی است که به ناخوشی سردرد مبتلاست. او هم خیال دارد برای معالجه به سویس برود البته به فرانسه هم خواهد آمد. در مسافرت اسکندری شکمی نیست. حالا نمی دانم به سویس رفته یا به فرانسه؟ آیا از او ملاقات کرده اید؟ از قراری که شهرت دارد می گویند خامه ای در پاریس خیلی بی پول است. آیا به چه وسیله زندگی می کند؟ مگر نمی تواند برگردد؟ گمان نمی کنم برای او خطری باشد. قریشی را که چند روز است حبس کرده بودند دوباره آزاد کردند. تذکر این جریان هم آدم را خسته می کند. رفت آنکه رفت بود آنچه بود خیره چه غم داری؟ راستی تا یادم نرفته عید جدید را به خودتان و خانمتان و همچنین به هویداها تبریک می گویم. حالا باید بروم و تنتورید به پای گریه ام بزنم که دیشب پایش را سنگ گاز گرفته.

زیاده قریات

امضاء



xalvat.com

۲۱

- ۱- درباره سفر احمد فردید، نگ به نامه ۲۵.
- ۲- درباره روابط جمال زاده و هنایت در آن سالها نگ: ۱۸ و ۲۲.
- ۳- اشاره است به خاتم هنن کمپرو که برای تدریس ادبیات فرانسه در انجمن فرهنگی ایران و فرانسه به ایران می آید.
- ۴- انجمن فرهنگی ایران و فرانسه.
- ۵- مقصد دکتر هلی امینی است.
- ۶- مجله "شرق جدید"، از مجلات مهم شرقشناسی که در پراگ چاپ می شود. سال تاسیس: ۱۹۲۷.
- ۷- نگ: ۱-۱۷ و ۵-۱۸.

۳۴

xalvat.com

11 oct 47 [شنبه، ۱۸ مهر ۱۳۲۶]

یا حق کاغذ سوم اکتبر [۱۰ مهر] رسید و نشان می داد که سخت دست به گریبان با گیر و دار مسافرت^۱ هستید. اضطراب، بی تکلیفی، مسئولیت و حس absurdité [بی معنایی] زندگی همه دست به یکنپیگر داده اند. باید هم همینطور باشد اما یک مطلب است که هنوز نمی توانم بپذیرم و آن اینست که هر چه شده و خواهد شد به درک اما اقلاً توانسته اید چهار صبا [ح] از این جهنم دره و هشتناک فرار بکنید و نفسی بکشید و پوستی نو بکنید. اقلاً توانسته اید ۵ روز، نیمساعت و یا یک ربع بی آنکه خودتان را گول زده باشید کنار رودخانه سن تنها گردش بکنید و حس بکنید که تنها هستید و همیشه تنها خواهید بود اما از اینجا و موجودات و اتفاقاتش دور هستید. خوشا به سعادتتان!

برای من قیافه های اینجا، سرو صدایش، عقاید و افکار و هنر و افتخاراتش وحشت دائمی است. کابوس است.



اتفاقاً دیشب در منزل قهرمان شاعر^۲ بودم یک یا دو بعد از نصف شب با رادپو، پاریس را گرفت از تصنیفها و آهنگهای cabarets [کاباره ها] می زدند و می خواندند. مثل فیل که یاد هنرستان را بکند تکه های مناظر آنجا دور و غمیناگ در جلوم مجسم شد: یادم افتاد چه چاهایی در دنیا هست و من در چه متجلائی دست و پا می زنم. اما تعجبم بیشتر شد وقتی که دیدم همه این آهنگها همانهایی بود که می شناختم. هیچ چیز تازه ای نشنیدم. شاید در دنیا چیزی عوض نمی شود یا نسبت به عمر ما همه اش مکررات است. در ایران که اینطور به نظر می رسد. از زمان یغمای جندقی که شعر زن قعبه را برای مردان زمانه سروده^۳ تاکنون به همین حال مانده است.

از شما چه پنهان من همیشه برای فرار و فراموشی اغلب یک تکه تصنیف ناقص و یا آهنگ آن صفحات را با خودم زمزمه می کنم تا حس بکنم که در اینجا نیستم، شاید به همین علت دشمن خونی مزقون وطنی شده ام. باری هیچ تأسفی نداشته باشید اقلّاً توانسته اید این دستگاه را ولو چند دقیقه فراموش بکنید اگر چه فردا بمپ اتمی دنیا را زیر و رو بکند.

xalvat.com

از هفته گذشته که مجله اطلاعات هفتگی از من قدردانی کرده^۴ تنفرم به موجودات اینجا هزاران بار بیشتر شده. به همه چیز و همه کس مظنونم. حتی از سایه خودم رم می کنم. راستی وقاحت و مادر قبحگی در این ملک تا کجا می رود! چه سرزمین لعنتی پست گندیده ای و چه موجودات پست جهنمی بدجنسی دارد! حس می کنم که تمام زندگیم را توپ بازی در دست جنده ها و مادر قعبه ها برده ام. دیگر نه تنها هیچگونه حس همدردی برای این موجودات ندارم بلکه حس می کنم که با آنها کوچکترین سنخیت و جنسیت هم نمی توانم داشته باشم. این شرح حال عجیب که برایم به کلی تازگی داشت به قلم ابوالحسن^۵ احتشامی بود. این اسم را برای اولین بار خواندم اما او خودش را دوست صمیمی من معرفی کرده بود! به قدری دروغ گفته بود و بهتان زده بود و ضمناً صورت حق به جانب به خود گرفته بود که لایق بود زمامدار آینده مملکت بشود. به طور کلی مرا موجودی دائم الخمر که از زن نفرت دارد و خطرناک است و



لامذهب و گیاهخوار هم می باشد معرفی کرده بود. این مقاله با همکاری کیوانی و سرکیسیان و دخالت صبحی نوشته شده بود و روی سخنش به آخرتها بود البته به منظور چاقوکشی و افتضاح. نکته جالب توجه اینکه مقاله مزبور از روی مقاله ای کرده برداشته بود که در مجله *Europe* [اروپا] اشاره به ادبیات ایران معاصر کرده بود^۱ و برایم فرستاده بودید اما الان ندارم. نویسنده آن کاوه هم مرا گیاهخوار و رولوسیونر [révolutionnaire انقلابی] و ضد مذهبی معرفی کرده بود و عجیب تر آنکه کتابی به عنوان «*Crème des Ordures*» [زبدۃ النجاسات]^۲ گویا به من نسبت داده بود که نمی دانم از کجا چنین اطلاعی به دست آورده است البته همین موضوع طرف توجه مقامات عالیه شده و شرح حال/اطلاعات [هفتگی] هم روی همین plan [نقشه] تنظیم شده بود. در هر صورت نفهمیدم این دوست نامرئی را از کجا پیدا کرده ام و چرا آنقدر پشت هم اندازی کرده بود در صورتی که اگر حقایق را گفته بود برایم اهمیتی نداشت. مقصود پاپوش دوزی بوده. تا عاقبتش چه بشود!

xalvat.com

در این محیط بوگندوی بیشرم باید همه چیز را به تن مالید: از طرف دیگر حق کاملاً به جانب آنهاست هر چه بگویند و بکنند کم است. وقتی که آدم میان رجاله ها و مادر قعبه ها افتاد و با آنها هم آهنگی در دزدی و سالوسی و تقلب و چاپلوسی و بیشرمی نداشت گناهکار است تا چشمش هم کور بشود.

چندی قبل مرا رسماً از طرف دولت یوگسلاوی دعوت کردند ولیکن به علت نداشتن وجوهات سفر آوردم. اینهم دردمان را دوا نمی کرد.

باری، زیاد پرچانگی کردم. جرجانی را هنوز ملاقات نکرده ام تا موضوع کتاب را به او بگویم. گمان می کنم به این زودیها نتواند حرکت کند.

دیو/چین^۳ کافکا که فرستاده اید هنوز نرسیده ولیکن من این کتاب را سابقاً خوانده بودم شاید ترجمه جدید است. فایده اش چیست؟

«merde [که] به این زندگی... یا هو

امضا

۳۴

۱- اشاره است به سفر بازگشت شهیدنورائی به ایران- نگ: به "دریازه شهیدنورائی و هدایت" در حمام و ۳۶. ۲- اشاره به یزدانبخش قهرمان است. ۳- یقینای جندقی (۱۳۷۶-۱۹۹۶ ق.) در چندین قطعه از اشعار "سردلویه" خود به این مضمون پرداخته است و از جمله قطعه شعری با این مطلع: "من نگریم آفرینش سر به سر زن تعبیه اند/ جنس حیوان خاصه ناطق پیشتر زن تعبیه اند" که با این بیت پایان می یابد: "من جهان گردیده ام سردار شو آسوده زی / کر خلوه خاوران تا یاختر زن تعبیه اند". نگ: مجموعه آثار یقینای جندقی، ج- اول، دیوان اشعار، به کوشش سید علی آل داود، با مقدمه ابراهیم پاستانی یازیزی، تهران، توس، ۱۳۶۷، ص. ۳۷۷-۳۷۹. ۴- عنوان و مشخصات این مقاله چنین است: "صادق هدایت... عاشق خیام و گریه است و از زن قدرت دارد: این شرح حال نویسنده ای است که از اجتماع قریزان است و گوشه گشتناتال" و "کافه فردوس" را به هر مجلس دیگری ترجیح می دهد، "اطلاعات هفتگی"، سال ۷، شماره ۳۲۴، ۱۰ مهر ۱۳۲۶، ص. ۱۱-۱۰ و ۱۸. ۵- دو مستن: محسن. ۶- نگ: ۳-۲۲. ۷- در میان نوشته های هدایت، اثری با این عنوان و یا در این زمینه ذکر نشده است. محمود کتیرایی در "کتاب صادق هدایت"، در بخشی که به "طرح و نقلیه های صادق هدایت" اختصاص داده است یک صفحه از طرحهای او چاپ کرده است دریازه "الجلسات والظہرات" (ترجمه شده ص. ۵۴). ۸- مشخصات این کتاب چنین است:

xalvat.com